[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

مطالعات تاریخ اسلام
سال چهاردهم، شماره ۵۵، زمستان ۱۴۰۱، مقاله علمی و پژوهشی، صفحات ۱۴۷-۱۹۲

20.1001.1.22286713.1401.14.55.6.7

عطر رازیانه‌های سرخ؛ رهبران گمنام اسماعیلی در قرن یازدهم قمری/ هفدهم میلادی[۱]

شفیق نزارعلی ویرانی[۲]
صدیقه کاردان[۳]

چکیده: منابع اسماعیلی و ضدّ اسماعیلی در نحوهٔ ترسیم شخصیت «داعیان» اسماعیلی سخت متفاوت‌اند. از نظر نویسندگان اسماعیلی، داعیان مؤمنانی نجیب، مهربان و متدین بودند که پیام واقعی اسلام را تبلیغ می‌کردند؛ حال آنکه از نگاه بدخواهان، شرورانی شوم و بی‌وجدان بودند. با این حال، همه در یک ویژگی اتفاق نظر داشتند؛ داعیان عموماً بااحتیاط و ناشناس و به دور از چشم کنجکاو مقامات متخاصم فعالیت می‌کردند. بنابراین شعر «خالو محمود علی» اسماعیلی که مربوط به قرن یازدهم قمری/ هفدهم میلادی است و در این مقاله ویرایش و تحلیل شده، موردی نادر است. شاعر در دوره‌ای که تقریباً چیزی از اسماعیلیان نمی‌دانیم، اشخاص برجستهٔ جماعت اسماعیلی را در مکان‌هایی پراکنده در سراسر خراسان، قهستان، بدخشان، عراق، ترکستان و هندوستان برشمرده است. در این مقاله به نسخ خطی موجود شعر پرداخته‌ایم؛ همچنین با ارائهٔ تصحیح انتقادی اثر، از عناصری در شعر که انعکاس گونهٔ ادبی «دعای تقرب»اند، بحث کرده‌ایم و نیز آنچه را که دربارهٔ خود شاعر استنباط کرده‌ایم، مورد تحلیل قرار داده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: اسماعیلی، تقیه، رازیانهٔ سرخ، داعی، دعای تقرب، خراسان، قهستان، بدخشان، عراق، ترکستان، هندوستان، ایران دورهٔ میانه

شناسه دیجیتال (doi): 10.52547/ pte.14.55.3

۱ این مقاله پیشکشی است به یاد و خاطرهٔ میرزا حسن‌بن عبدالغفار (متوفای حدود ۱۳۰۵ق/ ۱۸۸۷م) از اهالی شهرستان سِده در حوالی شهر بیرجند. در مقام نویسندهٔ مسئول این مقاله، مایلم سپاس و قدردانی گرم خود را به دکتر فقیرمحمد هونزایی، دکتر یانیس اشوتس، دکتر فرهاد دفتری و راسل هریس برای نظرات ارزشمند و مفصلشان در تهیهٔ پیش‌نویس این مقاله؛ دکتر مریم معزی برای مکاتبات بزرگوارانه و در اختیار نهادن منابع در دسترسشان؛ و کیانا مزیّن اصفهانی، پرنیان حائری هندی، سئورن آگاروس و پویا ابراهیمی برای دیدگاه‌های عالی‌شان تقدیم کنم. همچنین از دکتر ابوالفضل مشیری، دکتر مهدی گنجوی، دکتر شفتالو غلامادوف، دکتر سوفیا فرخی و دکتر زینب فرخی برای نظرات پرارجشان در تنظیم متن فارسی مقاله بسیار سپاسگزارم.

۲ استاد ممتاز مطالعات اسلامی دانشگاه تورنتو کانادا و مدیر مؤسس مرکز تمدن‌های آسیای جنوبی دانشگاه تورنتو (نویسندهٔ مسئول) shafique.virani@utoronto.ca

۳ دانشجوی دکترای مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل کانادا seddigheh.kardan@mail.mcgill.ca، همکار در ترجمه.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۴/۳ تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۹/۲

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

A Quarterly Journal Of HISTORICAL STUDIES OF ISLAM
Vol 14, No 55, Winter 2023
Research Center for Islamic History, http://journal.pte.ac.ir/
Scientific-Research, pp. 147-192

The Scent of the Scarlet Pimpernels:

Ismaili Leaders of the 11th Century AH/17th Century AD

Shafique Nizarali Virani[1]
Seddigheh Kardan[2]

Abstract: Ismaili and anti-Ismaili sources differ dramatically in how they depict the Ismaili "inviters" (dāʿīs). To Ismaili authors, the inviters were noble, kind, and pious believers who propagated the true message of Islam, while to their detractors the inviters were sinister, unscrupulous villains. However, all agreed on one feature: the inviters generally worked discreetly and anonymously, far from the prying eyes of hostile authorities. Thus, the 11th/17th-century poem of the Ismaili Khālū Maḥmūd ʿAlī, edited and analyzed in this article, is a rarity. The poet enumerates Ismaili notables in locations scattered throughout Khurāsān, Quhistān, Badakhshān, ʿIrāq, Turkistān, and Hindūstān in a period in which we know almost nothing about the Ismailis. The article discusses the existing manuscripts of the poem and its prosody. It continues by providing a critical edition, discusses elements in the poem that reflect the literary genre of "prayers of proximity" (duʿā-yi taqarrub), and analyzes what we can deduce about the poet himself.

Keywords: Ismaili, pious circumspection (taqīyyah), Scarlet Pimpernel, inviter (dāʿī), prayers of proximity (duʿā-yi taqarrub), Khurāsān, Quhistān, Badakhshān, ʿIrāq, Turkistān, Hindustān (India), Shāh ʿAbbās II.

1 Distinguished Professor of Islamic Studies, University of Toronto, Founding Director of the Center for South Asian Civilizations, University of Toronto, Canada (Main Author)
shafique.virani@utoronto.ca

2 PhD student in Islamic Studies, Institute of Islamic Studies, McGill University, Canada, translation associate
seddigheh.kardan@mail.mcgill.ca
Recive Date: 2022/06/24 Accept Date: 2022/11/23

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

مقدمه (رازیانهٔ سرخ و داعیان اسماعیلی)

«رازیانهٔ سرخ؟» سوزان با خنده‌ای بانشاط گفت: «چرا؟! چه اسم مضحکی! رازیانهٔ سرخ چیست، موسیو؟» او با کنجکاوی مشتاقانه‌ای به «سر اَندرو» نگاه کرد. صورت مرد جوان تقریباً تغییر شکل داده بود. چشمانش از شَوق می‌درخشید. به نظر می‌رسید که قهرمان‌پرستی، عشق و تحسین رهبرش به معنای واقعی کلمه در چهره‌اش موج می‌زند. او در نهایت گفت: «مادمازل، رازیانهٔ سرخ نام یک گل کوچک و زبون انگلیسی است که در کنار جاده می‌روید؛ با این حال نامی نیز هست که برای پنهان کردن هویت بهترین و شجاع‌ترین مرد جهان انتخاب شده است تا در انجام وظیفهٔ والایی که برای خود تعیین کرده است، بهتر موفق شود» (Orczy, 1905: 35-36) [۴].

در سال ۱۹۳۹م. ولادیمیر ایوانف چنین نگاشت: «داعی باطنی (یعنی اسماعیلی) در همان ادوار اولیه به چهره‌ای برجسته در تاریخ اسلام تبدیل شد». این محقق توانمند روسی تصویری واضح از چگونگی ترسیم این فرستادگان و داعیان اسماعیلی توسط دشمنانشان ارائه کرد: «همانند رازیانهٔ سرخ زیرک و در همه جا حاضر، بس خبیث، بی‌رحم و بی‌پروا در طرح نقشه‌های شیطانی دور از ذهن همچون رئیس باندی جنایتکار در هر داستان کارآگاهی پرفروش، همان‌قدر به گونه‌ای فرابشری باهوش، شجاع، باپشتکار و جسور مانند هر کارآگاه قهرمان در بهترین فیلم‌های سینمایی امریکایی، داعی همچون اصلی‌ترین «شریر داستان» پدیدار می‌شود و مسئول بسیاری از شکست‌ها و درماندگی‌هایی است که دولت فاسد و ناتوان عباسی می‌بایست متحمل می‌شد» (Ivanow, 1939: 1).

طبیعتاً تصویرهای اسماعیلیان از داعیانشان به شدت با چنین شخصیت‌پردازی‌هایی در تضاد است. برای مثال، النیسابوری (نیشابوری؛ متوفای در حدود قرن چهارم قمری/ دهم میلادی) در رسالهٔ خود دربارهٔ آداب مورد انتظار از اسماعیلیان در مناصب رهبری، جزئیاتی مفصل از سلوک داعیان را ارائه کرده است که در اینجا به صورت کوتاه جنبه‌هایی از آن بیان می‌شود: «ما معتقدیم که داعی می‌باید بر دینی که بدان دعوت می‌کند، با صدق و یقینی بی‌آلایش، به امامی که [مردمان را] بدو فرا

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

می‌خواند و به رسولی که اساس دینی است که بر او، بدو و به توسط او [امر] دعوت برقرار است، معتقد و وفادار باشد... بر اوست که در تقوای خویش خداترس باشد و این میسر نشود مگر به علم بر هر دو [وجه] ظاهر و باطن... داعی باید که پاکدامن و درستکار باشد؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد» (سورهٔ فاطر، آیهٔ ۱۰) ... باید که با مؤمنان مشفق، رئوف و رحیم باشد؛ همان‌گونه که خداوند فرمود: «تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم» (سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۱۰۷) ... داعی باید که متواضع باشد و نه متکبر با مؤمنان... عاقل، با علم و حکمتی کامل... سخاوتمند و نه بخیل... صادق در آنچه می‌گوید... جوانمرد باشد که جوانمردی و مروّت از ایمان است... باحیا و فروتن باشد زیرا که حیا و فروتنی نیز قسمی از ایمان است... صاحب‌نظر و تدبیر باشد... و به کلام خویش متعهد و وفادار باشد چرا که دین وفای به عهد است... بر اوست که کتمان اسرار کند زیرا امر دین مبتنی بر حفاظت از اسراری است که می‌باید از آنان که سزاوار آن نیستند در امان و پنهان بماند. اگر اسرار تضییع شود، دین تضییع و تباه شده است. بسا که در افشای رازی از اسرار دین، هلاک قوم و خرابی جزیره‌ای (ایالتی) نهفته باشد» (النیسابوری، ۲۰۱۱: ۴۹-۵۵).

به‌رغم تضاد چشمگیر میان این دو تصویر، خصیصهٔ مشترک آنها تأکید بر احتیاط‌ورزی و حزم داعیان، جلب نکردن توجهات به خود و اعمال اختفا و رازداری در مواقع ضروری، به‌ویژه هنگام کار در محیط‌های متخاصم است [۲].

در کلام ایوانف، داعی چیزی شبیه به «رازیانهٔ سرخ» بود؛ قهرمان پنهان کتاب همه‌ساله پرفروش بارونس اورسزی به همین نام. رازیانه که مورد تحسین و ستایش شاگردان فداکاری بود که او را یاری می‌کردند تا قربانیان احتمالی را از ظلم تیغ گیوتین نجات دهد، از انقلابیون فرانسوی هراس داشت و از سوی آنان تحقیر می‌شد. شایان توجه است که نماد او «یک گل کوچک و ظریف انگلیسی کنار راه» بود؛ شکوفه‌ای خُرد و کم‌رنگ و به همان اندازه ناشناس. بنابراین مایهٔ حیرت و شگفتی نیست که دربارهٔ زندگینامهٔ حتی برخی از برجسته‌ترین مشاهیر اسماعیلی اطلاعات بسیار کمی داریم. همان‌گونه که هانری کربن اسلام‌شناس و اسلام‌گرای برجسته، دربارهٔ اسماعیلیه نگاشته است: «در طول قرن‌ها این اسرار چنان به خوبی محفوظ

مانده است که نام اندیشمندان بزرگ و عناوین آثار عظیم‌شان به‌طور کامل در مجموعه‌های ما غایب‌اند» (ناصرخسرو، ۱۹۵۳: ۴).

اطلاعات دقیق دربارهٔ بزرگان جماعت در ادبیات اسماعیلی نادر است و از این حیث شعر مربوط به قرن یازدهم/ هفدهم که در اینجا بررسی شده است، غیرمعمول به نظر می‌رسد. این اثر که توسط خالو محمود علی نگاشته شده، به ده‌ها تن از معاصران شاعر در مناصب رهبری جماعت که در بسیاری از سرزمین‌ها پراکنده بودند، اشاره و عنوان کرده است که نام هر رهبر و معلم‌های هر سرزمینی را خواهد گفت. او افراد برجستهٔ اسماعیلیه را در نقاط پراکنده‌ای از خراسان، قهستان، بدخشان، عراق، ترکستان و هندوستان برشمرده و در این صراحت و بی‌پردگی، کلام او بسیار نامتعارف است [۳].

هنگامی که متجاوزان مغول در سال ۶۵۴ق/۱۲۵۶م. الموت مرکز حکومت اسماعیلی نزاری ایران را تحت انقیاد خود درآوردند، به جست‌وجوی اسماعیلیان و کشتار یکسرهٔ آنان دست زدند. سرنگونی دولت کوچک نزاریان، طلیعهٔ دورانی چندان مه‌آلود و مبهم بود که نیم هزارهٔ نخست پس از فتح مغول، توسط محققان ناگزیر با عنوان نامشخص «تاریخ پساالموت» دسته‌بندی شد (Daftary, 2004: 59; 2007: 403). فرهاد دفتری در اولین ویرایش اثر برجسته‌اش، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، احساسات و نظرات پژوهش‌های بیش از یک سدهٔ پیش را در اظهار تأسف دربارهٔ این دوره به عنوان تاریک‌ترین مرحله در تاریخ‌نامهٔ این جماعت بازتاب داده است (Daftary, 1990: 435) [۴].

صاحب‌نظران عموماً اذعان کرده‌اند که در پی این کشتار عمده، اسماعیلیان برای زنده ماندن به ناگاه به تقیه روی آوردند (Virani, 2011 / Virani, 2020c). با این حال، آن‌گونه که شعر خالو محمود علی نشان می‌دهد، مراتب مختلفی از احتیاط وجود داشته و زمان‌ها و مناطقی بوده‌اند که جماعت از شرایط لازم برای علنی‌تر شدن هویت خود برخوردار بوده است. این امر احتمالاً نتیجهٔ سیاست‌های اعمال‌شده در سدهٔ پیشین بود. نوشته‌های خیرخواه هراتی (متوفای پس از ۹۶۰ق/ ۱۵۵۳م) به این وضعیت اشاره دارد. وی توضیح داده است که تاکنون «پرده بر روی حقیقت پوشیده بود»، اما امام اینک «به عنایت واسعه و هدایت کاملهٔ خود در فیض بر روی

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

بندگان مطیع گشاده» و اجازهٔ ارتباط کتبی صادر می‌کرد (Virani, 2008: 247-249; Virani, 2020a). اشعار منتشرنشدهٔ استاد منصور نیز مؤید این مطلب است. وی در سال ۱۰۵۲ق/۱۶۴۲م. در زمان امامت امام نورالدهر علی معروف به امام نورالدین علی انجدانی (متوفای ۱۰۸۲ق/۱۶۷۱م) نوشته است:

دگر بگذشت آن دوری که پنهان بود سرّ حق　　سر آمد ظلمت شب‌ها، بشد لیل و نهار آمد

(استاد منصور، ۱۴۷۱۳) [۵]

با این حال، چنین نوشته‌هایی به شدت در محدودهٔ جماعت باقی ماند و اسماعیلیان آنها را در اختیار افراد خارج از جماعت قرار نمی‌دادند. آثاری که در دورهٔ بلافاصله پیش از خیرخواه نگاشته شده‌اند، بر حزم و احتیاط تأکید دارند. از این رو، امام مستنصر بالله انجدانی معروف به غریب‌میرزا (متوفای ۹۰۴ق/۱۴۹۸م) در *پندیات جوانمردی* به پیروان خود هشدار داده است که هویت ائمه را بر دیگران هویدا نسازند (مستنصر بالله، ۱۹۵۳: ۵۶) [۶]. ابیات حسین، شاعر اسماعیلی و معاصر این امام، انعکاس این امر است. وی گفته است:

آمد زمان آن که محبت عیان کنیم　　اسرار دین به نزد محبان بیان کنیم

با یکدگر به صدق نشینیم بعد از این　　وز دشمنان دین ره دعوت نهان کنیم [۷]

این که این طرز فکر همچنان در زمان خالو محمود حاکم بوده، در تصنیف‌های هم‌عصران نزدیک او ملموس است. بسیاری از آنان به شخصیت غم‌بار حسین منصور حلاج (متوفای ۳۰۹ ق/۹۲۲م) استناد کرده‌اند؛ کسی که المقتدر خلیفهٔ عباسی (حک: ۲۹۵–۳۲۰ق/۹۰۸–۹۳۲م) زمانی که این عارف مشهور عقاید خود را آشکار کرد، او را به دار آویخت. برای مثال، ملا عزیزالله قمی در شعری در مدح امام ذوالفقارعلی (متوفای ۱۰۴۳ق/۱۶۳۴م) که در دوران شاه‌صفی اول درگذشت، سروده است:

تو هم امام زمان را بدان و وافق باش　　اگر ز اهل یقینی از او مکن انکار

مگوی سرّ حقیقت به جاهل منکر　　مثال خواجهٔ منصور می‌شوی بر دار [۸]

(فدایی خراسانی و موسی‌خان‌بن محمدخان، ۱۹۵۹: ۱۳۸)

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

شعر صوفی‌بن صادق بلندپایه‌ترین نمایندهٔ امام نورالدهر علی (متوفای ۱۰۸۲ق/۱۶۷۱م) نیز از این تصویر مشخص بهره گرفته است:

مگوی صوفی از این رمز خاص با ضدّان که می‌برند سرت را به دار چون حلاج

(معزی، ۱۳۷۲: ۳۵۰)

تمثیل حلاج در پاسداری از اسرار باطنی دیدن از عوام در عصر این امام به کرّات دیده می‌شد. برای نمونه، خاکی خراسانی (متوفای پس از سال ۱۰۵۶ق/۱۶۴۶م) شاعری از روستای اسماعیلی دیزباد، در *نگارستان* مطول خود مخلوقات خدا را به سه قسم دسته‌بندی کرده است: اهل شرع، اهل طریق و اهل حقیقت. اهل شرع نمی‌توانند طریق را دریابند و اهل طریق قادر به درک حقیقت نیستند. عرفایی چون منصور که سخنانی دور از فهم دیگران بر زبان می‌آورند، عاقبت به چوبهٔ دار می‌رسند (خاکی خراسانی، ۱۹۳۳: ۱۱۵). نظر به احساسات غالب، می‌توان فرض کرد که اسماعیلیان به دقت بر حفظ و کتم ادبیات خود از چشمان بیگانگان مبادرت می‌ورزیدند. با این همه، به گواهی خیرخواه هراتی و افشای متهورانهٔ هویت رهبران اسماعیلیه در شعر خالو محمود، امام به منصوبان خود اجازه داده بود که تعالیم دینی را به منظور انتشار در جماعت به نگارش درآورند.

این پژوهش با تحلیل عناصر شناخته‌شدهٔ زندگینامه و آثار خالو محمود و تصحیح انتقادی سرودهٔ *غلامِ علی*، جنبه‌هایی از دعوت اسماعیلیان و داعیان آن را در قرن یازده قمری/هفده میلادی آشکار می‌کند.

نسخه‌ها و مطالعات

نخستین بار سال‌ها پیش هنگام تحقیق در آرشیو نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی لندن، با نوشته‌های خالو محمود علی مواجه شدم. متنی فتوکپی شده (به شمارهٔ ۱۴۷۰۸) حاوی شعری بود که متوجه شدم بسیار مهم است. رئیس وقت کتابخانه[1] مرا مطلع کرد که آن نسخهٔ کاغذی از روی عکس‌های یک نسخهٔ خطی اصلی که متعلق

1 Dr. Duncan Haldane

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

به یک اسماعیلی ناشناس در ایران است، تهیه شده است. شعر این‌گونه آغاز می‌شد:

غلام شاه مردانم، چه باک از خارجی دارم مطیع امر یزدانم، چه باک از خارجی دارم

(خالو محمود علی، ۱۴۷۰۸) [۹]

دستخط متعلق به غیاث‌الدین میرشاهی (متوفای ۱۴۰۱ش/ ۲۰۲۲م) اصالتاً اهل روستای دیزباد در استان خراسان ایران بود؛ جایی که پیشتر رهبری جماعت (موکی)[۱] اسماعیلی را نیز عهده‌دار بود. متن شعر صفحات ۵۱ تا ۶۶ از آنچه را که ظاهراً نسخهٔ خطی بزرگ‌تری بوده است، شامل می‌شد، اما باقی صفحات که ممکن بود حاوی نشان مؤلف باشد، موجود نبود.

مریم معزی در پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد خود با عنوان «اسماعیلیان ایران» (۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م) سه نسخهٔ خطی از این شعر را که متعلق به سه روستای مختلف بود، شناسایی کرده است. هیچ‌یک از این نسخه‌ها نشانی از کاتب یا تاریخ نسخه‌برداری نداشتند. اطلاعات بیشتری دربارهٔ نسخه‌های خطی ارائه نشده بود؛ جز اینکه معزی متن دارای بیشترین تعداد ابیات را به عنوان منبع خود استفاده کرده بود (معزی، ۱۳۷۲: ۴۷). فرهاد دفتری بعدها مرقوم کرد که در سال ۱۹۸۵م. رهبران جماعت اسماعیلی نزاری در خراسان نسخه‌هایی از این شعر و دیگر اشعار خالو محمود را به او داده‌اند (Daftary, 1990: 438-439) [۱۰]. مریم معزی در سال ۲۰۱۵م/۱۳۹۴ش. مقالهٔ فارسی مهمی را با عنوان «قاسم‌شاهیان در شعر محمود» منتشر کرد. وی با ابراز تأسف از اینکه طی سال‌ها جست‌وجو نتوانسته بود نمونه‌هایی مضاعف بر آثار قدیمی را که پیشتر کشف کرده بود به ارمغان آورد، تصمیم گرفت مطالعهٔ خود را براساس نسخه‌های المثنّایی که توسط دو کاتب اسماعیلی معاصر تهیه شده بود، انجام دهد. موکی غیاث‌الدین میرشاهی مذکور نیز اولین نمونهٔ در دسترس معزی را رونویسی کرد و نسخهٔ دوم توسط صدرالدین میرشاهی کتابت شد (معزی، ۱۳۹۴: ۱۵۳) [۱۱]. صدرالدین میرشاهی نیز از اهالی

---

۱ Mukhi: دربارهٔ عنوان رهبری «موکی» بنگرید به:
Virani, Shafique N. (2018), "Alamūt, Ismailism and Khwāja Qāsim Tushtarī's Recognizing God", In Shii Studies Review 2, no.1-2, pp.214-215 (https://doi.org/10.1163/24682470-12340021).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

مشهد و از نوادگان عالم برجستهٔ اسماعیلی مرحوم محمدبن زین العابدین فدایی خراسانی معروف به «حاجی آخوند» (متوفای ۱۳۴۲ق/۱۹۲۳م) است. دکتر معزی بزرگوارانه دربارهٔ این دو نسخه با من مکاتبه کرد، اما از آنجا که نسخه‌های او در ایران بود و خودش در امریکا، نتوانست آنها را در اختیارم بگذارد. با این حال، متن تصحیح شدهٔ او بر اساس این دو نسخه در مقاله‌اش موجود است.

خوشبختانه! نسخه‌ای قدیمی‌تر و بهتر از این شعر را شناسایی کردم که به عنوان نسخهٔ اساسی برای تهیهٔ تصحیح انتقادی جدید ارائه شده در اینجا استفاده شد. برگه‌های ۸۲ تا ۸۷ از مجلدی با عنوان *گلچین اهل عرفان* اختصاص به این نسخه دارد که توسط مرتضی‌بن مصطفی در ۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۸/ ۱۳ مارس ۱۹۱۰ رونویسی شده است. نسخهٔ اصلی به شمارهٔ ۵۵ در واحد مجموعه‌های ویژهٔ اسماعیلیان مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی لندن موجود است. من از این شماره به عنوان علامت آن استفاده کرده‌ام [۱۲]. کاتب بین حروف کاف و گاف تمایز قائل نشده و به‌طور کلی حرف واو به معنای «و» را حذف کرده است؛ همچنین از الف مقصوره به جای مدّ برای مصوت بلند «آ» استفاده کرده و اغلب کلمات ردیف «چه باک از خارجی دارم» را به صورت «چه باک» تخفیف داده است. اینکه فرد رونویسی‌کننده کار خود را مورد بررسی و بازبینی قرار داده، از تصحیحی که در بیت ۴۴ انجام داده و دل آگاه را به میر نورالله تغییر داده، آشکار است.

نسخهٔ بدلی که استفاده کردم، نسخه‌ای است که از موکی غیاث‌الدین میرشاهی – با علامت ۱۴۷۰۸– یافتم. این نسخه نیز در عین حال که توسط همان کاتب نوشته شده، با سندی که در اختیار مریم معزی است، یکسان نیست. عنوان متن در نسخهٔ دکتر معزی «من اشعار خالو محمود علی» است و حواشی‌ای تحریری دارد که نسخهٔ من فاقد آنهاست. همچنین اختلافات فراوانی در متن وجود دارد (معزی، ۱۳۹۴: ۱۵۳). برای نمونه، ابیات ۸ و ۳۴ در نسخه‌هایی که من به آنها مراجعه کردم، در دو نسخه‌ای که معزی به آنها دسترسی داشت، وجود ندارد؛ درحالی‌که ابیات ۵۳ و ۵۴ موجود در نسخ دیگر، در نسخهٔ ۱۴۷۰۸ موجود نیست. همچنین بیت ۲۶ که در سایر نسخ وجود دارد، در نسخهٔ ۵۵ یافت نمی‌شود. با تکیه بر تمام نسخ، تصحیح انتقادی ارائه شده در اینجا دارای ۷۸ بیت است.

از آنجا که در تصحیح دکتر معزی اختلاف نسخ ثبت نشده، در مواردی که قرائت‌ها متفاوت است، علامت «م» آنها را در سازوارهٔ انتقادی مشخص می‌کند.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

غلام شاه مردانم [۱۳]

غلام شاه مـردانم چـه بـاک[۱] از خـارجی دارم — مطیع امر یزدانم چـه بـاک از خـارجی دارم
به قلبم سکهٔ شاهی ز دل جو هر چـه[۲] مـی‌خـواهی — بیا گر مرد این راهی چه بـاک از خـارجی دارم
شب معراج پیغمبر کـه بـود دربـان [او][۳] بـر در — به غیر از[۴] خواجهٔ قنبر؟ [۱۴] چـه بـاک از خـارجی دارم
رسولی[۵] چون نبی دارم به دل مهـر علـی دارم — نظر را بر وصی دارم چه بـاک از خـارجی دارم
شب معراج کز بستـر نبـی شـد جانـب داور — ندید آنجا به جز حیدر چه باک از خـارجی دارم
هزاران پند گفتم من ترا[۶] از[۷] رهبـر[۸] سـالک — بکن گوش ار نه‌ای هالک چـه بـاک از خـارجی دارم
مرو دنبال نام و[۹] ننگ سگ نفس آور اندر بنـد — ز مردان این شنیدم[۱۰] پند چه بـاک از خـارجی دارم
به مرد[۱۱] حق [۱۵] تمنّا کن ز غیر او تبـرّا کـن — تو آنگه رو به مولا[۱۲] کن چـه بـاک از خـارجی دارم
اگر مولا شود یارم نسازد مرد حـق خـوارم[۱۳] — خبر از مؤمنان آرم چه بـاک از خـارجی دارم
معلم‌های هر کشور بگـویم اسـم هـر رهبـر — شفیع خود کنم یک سر چـه بـاک از خـارجی دارم
به اول[۱۴] از خراسان گو ز پیر و[۱۵] رهبر آن[۱۶] گـو — دمادم ذکر ایشان گو چه بـاک از خـارجی دارم
تو یعقوب شاه داعی دان [و امرش][۱۷] امر شـاهی دان — ملازم‌هاش راهی [۱۶] دان چـه بـاک از خـارجی دارم

---

۱ چه باک: چباک، ۵۵
۲ جو هرچه: جوهر چه، م
۳ بود دربان [او]: بوده راه‌بان، ۵۵، ۱۴۷۰۸، م
۴ از: ـ ۱۴۷۰۸
۵ رسولی: رسول، ۵۵
۶ ترا: تورا: ۵۵
۷ از: ای، ۵۵
۸ رهبر: هر، ۱۴۷۰۸
۹ و: ـ، ۵۵
۱۰ شنیدم: شنودم، ۱۴۷۰۸
۱۱ به مرد: بمرد، ۵۵
۱۲ مولا: <بحورا>، ۱۴۷۰۸
۱۳ خوارم: خارم، ۵۵
۱۴ به اوّل: باول، ۵۵
۱۵ و: ـ، ۵۵
۱۶ رهبر آن: رهبران، ۵۵؛ رهبر او، ۱۴۷۰۸
۱۷ [و امرش]: امورش، ۵۵، ۱۴۷۰۸، م

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

مقام و منزلش پترو خدا خواهی[۱] به امرش[۲] رو
ز من این نکته‌ها[۳] بشنو چه باک از خارجی دارم

خدایا نقد [۱۷][۲۰] صوفی را نگهدار از همه آفات
بدین و[۴] منهبش صلوات[۱۸] چه باک از خارجی دارم

دگر از ایل بیچاره [۱۹] تو ذکر میر حیدر گو
ز صدقش سر بسر برگو چه باک از خارجی دارم

تو شمس الدین علی را[۵] دان که باشد مسکنش غوریان [۲۰]
ز لطفش جان و[۶] دل شادان چه باک از خارجی دارم

میان لاخیان ره بین بجو ملّا کمال الدین
کند بیگانه را تلقین چه باک از خارجی دارم

دگر مرزا[۷] علی را دان که باشد ایل شیبانی
اگر دانای مردانی چه باک از خارجی دارم

کنیم[۸] از میر رستم یاد کو ساکن به جاجرم است
ز عشاقان دل گرم است چه باک از خارجی دارم

هم از بابا علی کوهساری طلب کن همت و[۹] یاری [۲۱]
طلب زان بندهٔ[۱۰] باری چه باک از خارجی دارم

یکی عارف که در جام است و[۱۱] محمود است نام او
مطهر جسم و جان[۱۲] او چه باک از خارجی دارم

[و][۱۳] الله‌داد[۱۴] خلق او که باشد در فره ساکن
بوَد از زمرهٔ باطن چه باک از خارجی دارم

غلام‌علی به کوه‌آباد[۱۵] دلش از «ما سوی» آزاد
شوند عشاق ازو[۱۶] دلشاد چه باک از خارجی دارم

کند مرغ دلم پرواز به مولدگاه خویشم باز
شود با مؤمنان همراز چه باک از خارجی دارم

بیا پیک صبا برسان سلام من به صد[۱۷] دستان
به درویشان قوهستان چه باک از خارجی دارم

---

۱ خواهی: خاهی: ۵۵
۲ به امرش: بامرش، ۵۵
۳ نکته‌ها: نکتها، ۵۵
۴ و: ← ۵۵
۵ را: ←، ۱۴۷۰۸
۶ و: ← ۵۵
۷ مرزا: میرزا
۸ کنیم: کنم، ۱۴۷۰۸
۹ و: ← ۵۵
۱۰ بندهٔ: بندهٔ، ۵۵
۱۱ و: ← ۵۵
۱۲ جسم و جان: جان و جسم، ۱۴۷۰۸
۱۳ [و]: ز، ۵۵، ۱۴۷۰۸، م
۱۴ و: +، ۱۴۷۰۸، م
۱۵ کوه‌آباد: کوآباد، ۵۵
۱۶ ازو: <او>، ۱۴۷۰۸
۱۷ به صد: بصد

به ماهوسک[۱] نعمت‌الله است غلام خاص الله است / به سوی حق ورا راه است چه باک از خارجی دارم
به رایک ساکن[ش][۲] عارف که اسمش شاه حسین آمد / محبان را چه[۳] عین آمد چه باک از خارجی دارم
ز میرزگ یادگار است آن منور دین و ایمانش[۴] / کز آن روشن بوَد[۵] جانش چه باک از خارجی دارم
بجو درویش قطب الدین که در یهن است قطب دین / طریقت‌دان حقیقت‌بین چه باک از خارجی دارم
ورا[۶] بی‌شک ولی می‌دان به خلقش چون نبی می‌دان / محبّ متّقی می‌دان چه باک از خارجی دارم
چه ملّا قاسم بورنج که نقد خواجه جان [۲۲] آمد[۷] / محبّ خاندان آمد[۸] چه باک از خارجی دارم
در اصل مسک[۹] مرد حق یقین سلطان علی باشد / اخویم چون ولی باشد چه باک از خارجی دارم
مرا مولود از آن خاک است و دائم جسته‌ام همت / ز روح خواجه‌ها[۱۰] همت چه باک از خارجی دارم
یکی زان خواجه جان باشد که آسو جای آن[۱۱] باشد / دلیل مؤمنان باشد چه باک از خارجی دارم
ز سلطان بازگو آن بِه به نزد اهل که تا مه / بود در خُنگ و[۱۲] در نوده چه باک از خارجی دارم
ملک اندر سده رهبر به امر داعی سرور / خدایش حافظ و[۱۳] یاور چه باک از خارجی دارم
چه گویم[۱۴] وصف از کُندُر رضا ساکن در او[۱۵] چون دُر / دلش از مهر مولا پر چه باک از خارجی دارم
بوَد در عارک و[۱۶] افکشت امینِ[۱۷] امن باایمان [۲۳] / ثنا گویم ورا از جان چه باک از خارجی دارم

---

۱ ماهوسک: م؛ مایوسک، ۱۴۷۰۸
۲ او: +، ۵۵
۳ چه: چو، ۱۴۷۰۸
۴ و ایمانش: ایمانش، ۵۵؛ و دنیایش، ۱۴۷۰۸
۵ بود: –، ۵۵
۶ ورا: –، ۱۴۷۰۸
۷ آمد: باشد، ۱۴۷۰۸
۸ آمد: باشد: ۱۴۷۰۸
۹ در اصل مسک: بکسکک، ۱۴۷۰۸؛ به بسکک، م
۱۰ خواجه‌ها: خواجها، ۵۵
۱۱ آن: او، ۱۴۷۰۸
۱۲ و: –، ۵۵
۱۳ و: –، ۵۵
۱۴ چه گویم: چگویم، ۵۵
۱۵ در او: در آن: ۱۴۷۰۸
۱۶ در: +، ۵۵، ۱۴۷۰۸
۱۷ و: +، ۱۴۷۰۸

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

به سرخیج دوست‌محمد را دعا گوییم در هر دم / نه اندوه بیند و نه غم چه باک از خارجی دارم
ز جازارِ ولی [۲۴] گویم هم از میرزا علی گویم / ورا کلب علی گویم چه باک از خارجی دارم
بشو سوی عراق ای دل بشکرت روز هر منزل / که گردد مدّعا حاصل چه باک از خارجی دارم
جماعات[۱] عطاءاللهیان را[۲] صد صفا باشد / معلم‌شان رضا باشد چه باک از خارجی دارم
معلم در حد کرمان تو ملّا شاه بیک را[۳] دان / بوَد از جملهٔ مردان چه باک از خارجی دارم
معلم در سرقو[۴] دان ز احشامات دل آگاه / همی دان میر نورالله چه باک از خارجی دارم
به[۵] عشّاقان هندوستان مجالس‌شان[۶] بوَد بستان / بگویم صدق آن مستان چه باک از خارجی دارم
حسن‌شاه است در لاهور داعی سوی مولانا / در این اسرار با معنا چه باک از خارجی دارم
ابل[۷] بین [۲۵] ساکن ملتان[۸] اخویش پیرمحمد دان / مطیع امر رحمان [خوان][۹] چه باک از خارجی دارم [۲۶]
معلم در حد گجرات پیر فاضل علی باشد / چه آن[۱۰] فاضل ولی باشد چه باک از خارجی دارم
خضر خان ساکن دیول به دیول نیستش مُبدل / خبیر و عالم و[۱۱] اکمل چه باک از خارجی دارم
بوَد اندر جلاله‌پور کسکه نام آن[۱۲] دانا / غلام خاص[۱۳] مولا[نا] چه باک از خارجی دارم
عزیز امیر کی[۱۴] باشد معرّف[۱۵] در حد کابل / غلام صاحب دلدُل [۲۷] چه باک از خارجی دارم
ز بک توت[۱۶] میرمحمد را دعا خواندن بوَد رخصت / خداوندش دهد فرصت[۱۷] چه باک از خارجی دارم

---

۱ جماعات: جماعت، ۱۴۷۰۸
۲ عطاءاللّهیان‌را: عطألّهیان‌را، ۵۵
۳ بیک‌را: بیکا، ۱۴۷۰۸
۴ سرقو: سبرقو: ۱۴۷۰۸
۵ به: ز، ۱۴۷۰۸
۶ مجالسشان: مجلّسشان، ۵۵
۷ ابل: امین ۱۴۷۰۸؛ ایل، م
۸ ملتان: بلتان، ۵۵؛ مولتان، ۱۴۷۰۸، م
۹ امر رحمٰن [خوان]: امرالرّ حمٰن، ۵۵، ۱۴۷۰۸، م
۱۰ آن: او، ۱۴۷۰۸
۱۱ و: ـ ۵۵
۱۲ آن: او، ۱۴۷۰۸
۱۳ خاص: خوصهٔ، ۵۵؛ خاصه، ۱۴۷۰۸، م
۱۴ کی=که
۱۵ معرّف: معروف، ۱۴۷۰۸
۱۶ ز بک توت: به یک توت، ۱۴۷۰۸
۱۷ فرصت: رخصت، ۵۵

یکی در چارَیک کار [۲۸] است که اسمش رحمت‌الله است
محبّ خاص الله است چه باک از خارجی دارم

دگر اندر فریضه آن مَلک حاجی معلم دان
بوَد حق‌دان بوَد حق‌خوان چه باک از خارجی دارم

به لیهان کرده است[۱] آن حیدر قاسم بحق گویا
از او[۲] روشن شود دل‌ها چه باک از خارجی دارم

مراد[۳] طاهری را هم[۴] ارس خان کنکنش[۵] داده [۲۹]
بوَد ساقی[۶] این باده چه باک از خارجی دارم

ارس خان داعی[۷] حق‌دان که اندر درهٔ نور است
از او[۸] آن گوشه معمور[۹] است چه باک از خارجی دارم

بوَد درویش علی در اصل سبز از[۱۰] عارف حیدر [۳۰]
به صدق و[۱۱] خلق چون قنبر چه باک از خارجی دارم

دگر از جوی نو[۱۲] از علی[۱۳] خواجه به یاد آور [۳۱][۱۴]
ارس خانش بوَد رهبر[۱۵] چه باک از خارجی دارم

کُتل یک موضعی باشد محمد رهبر است آنجا
در آن حدش بوَد مأوا چه باک از خارجی دارم

شنو ز اقلیم ترکستان و حق‌دانان آن کشور
ز[۱۶] یک یک گویم ای رهبر چه باک از خارجی دارم

محب‌علی است در غوری که امرش هست دستوری
بگویم ار نه دل‌کوری[۱۷] چه باک از خارجی دارم

بوَد حق‌داد دُر قندز معلم بر سر جمعی
دل تاریک را شمعی چه باک از خارجی دارم

بدیع آن عارف حق‌دان که ساکن در بدخشان است
به تحقیق از محبّان است چه باک از خارجی دارم

بحقّ این معلم‌ها بحقّ این خدادان‌ها
گناهم را عفو فرما چه باک از خارجی دارم

---

۱ کرده است: کرد، ۱۴۷۰۸
۲ او: آن، ۱۴۷۰۸
۳ خان: +، ۱۴۷۰۸
۴ هم: -، ۱۴۷۰۸
۵ کنکنش: گنگنش، م
۶ از: +، ۵۵، ۱۴۷۰۸، م
۷ داعی: دعی، ۵۵
۸ او: آن، ۱۴۷۰۸
۹ معمور: مأمور، ۱۴۷۰۸
۱۰ سبز از: سبزار، ۵۵
۱۱ و: -، ۵۵
۱۲ و: +، ۵۵، ۱۴۷۰۸، م
۱۳ علی: اعلی، ۵۵
۱۴ آور: آر، ۱۴۷۰۸
۱۵ رهبر: سرور، ۱۴۷۰۸
۱۶ ز: که، ۱۴۷۰۸
۱۷ دلکوری: دلکور، ۵۵

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

الهی فردی و اکبر پناه کهتر و[۱] مهتر ز تقصیرات من بگذر چه باک از خارجی دارم
کنی ز اسرار آگاهم نمایی سوی خود راهم کمینه کلب درگاهم چه باک از خارجی دارم
الهی بی‌نیازی تو الهی کارسازی تو یقین دانای رازی تو[۲] چه باک از خارجی دارم
بحقّ آدم و حوا بحقّ صالح و[۳] یحیی ببخشایی گناه ما چه باک از خارجی دارم
بحقّ نوح و[۴] طوفانت به اسماعیل و[۵] قربانت شدم در امر و[۶] فرمانت چه باک از خارجی دارم
بحقّ موسی و عیسی رسول الله نبی ما شفیع آخرت فردا چه باک از خارجی دارم
به سیّدنا و رای او به اعجاز و[۷] دعای او رئیسان[۸] با رضای او چه باک از خارجی دارم
بحقّ صوفیِ[۹] صادق [۳۲] علومش بر همه فایق که غمگین باد نالایق چه باک از خارجی دارم
به یعقوب‌شاه پیر ما[۱۰] و آن[۱۱] دست دعای او رضای حق رضای او چه باک از خارجی دارم
چرا اندیشهٔ باطل[۱۲] از این ضدّان[۱۳] کنی محمود چه نور الدهر شد یارم[۱۴] چه باک از خارجی دارم
شفیع جرم من باشند این مردان راه دین بزرگان را است این آیین چه باک از خارجی دارم
شفیع ما ستمکاران بسویت[۱۵] حق‌شناسان اند غلامش را غلامان اند چه باک از خارجی دارم
بحقّ ذات نور الدهر بزرگ آن قایم[۱۶] اعظم بوَد با این [همه][۱۷] همدم چه باک از خارجی دارم

---

۱ و: ← ۵۵
۲ تو: ←، ۱۴۷۰۸
۳ و: ← ۵۵
۴ و: ← ۵۵
۵ و: ← ۵۵
۶ و: ← ۵۵
۷ و: ← ۵۵
۸ رئیسان: رائیان، ۵۵
۹ و: +، ۱۴۷۰۸
۱۰ پیر ما: ما پیرو، ۵۵
۱۱ آن: بآن، ۵۵
۱۲ باطل: باطن، ۱۴۷۰۸
۱۳ ضدان: مندان، ۵۵
۱۴ یارم: یاور، ۱۴۷۰۸
۱۵ ما ستم‌کاران بسویت: هاشم والدان بوند، ۵۵
۱۶ بزرگان قایم: بزرگان خالق، ۵۵؛ بزرگ آن قائم، ۱۴۷۰۸
۱۷ این [همه]: این‌ها، ۵۵، ۱۴۷۰۸

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

دعاهای تقرب در جماعات اسماعیلی و مجاور

توبه می‌کنم، توبه می‌کنم! این تقصیردار بنده‌ای است که از سر تا پا گناهکار است. یا شاه، مرا ببخش که تویی بخشاینده. پیر دعا می‌کند، این بنده التماس می‌کند؛ شاهِ حق، قبول از آن توست (Pīr Ṣadr al-Dīn, 1928: 2) [۳۳].

خالو محمود در شعر خود به امام نور الدهر و شفاعت «حق‌شناسان» پناه برده است. آنها بزرگان جماعت در سرزمین‌های پراکنده، همراه با آدم، حوا و چندین پیامبر بودند که در حضرت محمد(ص) به اعلی‌مرتبهٔ خود رسیدند. او همچنین سیدنا، یعنی حسن صباح، حجت امام، صوفی‌بن صادق را «که علمش بر همه فایق است» و یعقوب شاه که پیرِ خود شاعر است و پسرِ صوفی را به استدعا خوانده است [۳۴]. دعاهایی که به‌طور عَام ائمه و به‌طور خاصِ امامِ هر عصری را در طلب پناه و تقرب به خدا می‌خوانند، در تمام ادوار تاریخ اسماعیلیه وجود دارد. مشابه کامل این عمل را در بسیاری از جوامع مسلمان نزدیک به اسماعیلیه نیز می‌یابیم؛ مانند به استدعا خواندنِ امامان اثنی‌عشریه در عبادات شیعیان دوازده امامی، یا اقطاب و پیرانِ فرقه‌های مختلفَ صوفیه در دعاهایشان که نمونه‌های فراوانی از آنها توسط کنستانسِ پادویک در کتاب *عبادات اسلامی* ثبت شده است (Padwick, 1961: 234-244). این آثار که اغلب «اوراد» و «استغاثه» نامیده می‌شوند، منعکس‌کنندهٔ نثر قوی و موزون و عناصر سبکی مناجات‌های اسماعیلیه می‌باشند؛ مانند آنچه در آثار میرزا حسین‌بن یعقوب‌شاه نویسندهٔ قرن یازدهم/هفدهم یافت می‌شود. *تزئین المجالس* او شامل *اوراد المؤمنین* است و بلافاصله پس از آن بخشی با عنوان «فی الاستغاثه» آمده که در آن از امامان به استدعا نام برده است. به همین ترتیب، در طریقه‌های فراوانی از تصوف، سنتی با عنوان «خرقه» یا «سلسلة الورد» وجود دارد که معرّف «سران طریقه از شخص مؤسس تا پیامبر (ص)» است (Trimingham, 1971: 183) [۳۵].

چنین سنت‌هایی پیشتر و از نخستین سال‌های خلافت فاطمیان ریشه گرفته بود. قاضی نعمان فقیه اسماعیلی (متوفای ۳۶۳ق/۹۷۴م) در کتاب خود *دعائم الاسلام* نوشته است: «از علی(ع) است که می‌گفت پیامبر خدا(ص) می‌فرمود نیست کسی از امت من که نمازش را به پایان برد. سپس با دست راستش بر چهرهٔ خود کشد و

بگوید اللّهم لک الحمد لا إله إلّا أنت عالم الغیب و الشهادة. اللّهم اذهب عنّی الحزن و الهمّ و الفتن ما ظهر منها و ما بطن. هیچ‌کس چنان نمی‌کند مگر اینکه هرچه بخواهد خداوند به او می‌دهد.

از امامان(ص) روایت شده است که امر کرده بودند پس از هر نماز فرض، نمازگزار باید به خداوند تقرب جوید. وقتی نمازگزار سلام داد، دو دستش را بگشاید و دو کف دست را به دعا بردارد و بگوید اللّهم إنّی اتقرّب الیک بمحمّد رسولک و نبیّک و بوصیّه علیٍّ ولیّک و بالأئمة من ولده الطاهرین الحسن و الحسینً و علی‌بن الحسین و محمدبن علی و جعفر بن محمد. سپس امامان را یک به یک نام ببرد تا به امام زمان خود برسد و بگوید اللّهم إنّی اتقرّب الیک بهم و اَتولّاهم و ابرأُ الیک من اعدائهم و اشهد اللّهم بحقائق الاخلاص و صدق الیقین أنّهم خلفاؤک فی ارضک و حججک علی خلقک و الوسائل الیک و ابواب رحمتک. اللّهم احشرنی معهم و لاتخرجنی من جملة اولیائهم و تبّتنی علی عهدهم. اللّهم اجعلنی بهم عندک وجیهاً فی الدنیا و الآخرة و من المقرّبین. اللّهم ثبّت الیقین فی قلبی و زدنی هدیً و نوراً. اللّهم صلّ علی محمد و آل محمد و اعطنی من جزیل ما اعطیت عبادک المؤمنین ما آمن به من عقابک و استوجب به رضاک و رحمتک و اهدنی إلی مااختلف فیه من الحق بإذنک، انّک تهدی من تشاء الی صراط المستقیم و أسألک یا ربّ فی الدنیا و فی **الآخرة حسنة** و أسألک ان تقینی عذاب النار» (قاضی نعمان، ۱۳۷۲: ۲۳۳/۱-۲۳۴).

ادبیات اسماعیلیه مملو از چنین دعاهای تقرّبی است که در آنها مؤمنان با توسل به امامان، عموماً به توالی و پیاپی، به خداوند تقرب می‌جویند. این ویژگی ادعیه که بسیاری از آنها به نثر موزون‌اند، به وضوح در نسخ خطی به تصویر کشیده شده است. گاه چند نسل از کاتبان، اسامی امامان زمان خود را در حواشی [صفحات] گنجانده‌اند و آنها را به فهرست ارائه‌شده از سوی نویسندهٔ اصلی اضافه کرده‌اند [۳۶]. صوفیان بعدها رویهٔ مبتکرانهٔ مشابهی (سلسله‌ها) اتخاذ کردند؛ تحولی که همان‌گونه که ماسینیون و تریمینگهام بیان کرده‌اند، با سقوط سلسله‌های شیعی فاطمیان و آل بویه و اقتباس سنت اصالتاً شیعی عهد وفاداری (بیعت) توسط صوفیان رخ داد (Massignon, "Wird", *EI1*, vol.4: 1139; Trimingham, 1971: 14).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

دعاهای تقرّب در آثار معاصران اسماعیلی خالو محمود فراوان است. بیشتر آنها در نسخی که هنوز فهرست‌نویسی نشده، ویرایش‌نشده باقی مانده‌اند. برای مثال، ممکن است عناصری در شعری با عنوان «هفت ارکان شریعت» از صوفی‌بن صادق پیشتر یادشده، در نوشته‌های پسرش یعقوب‌شاه‌بن صوفی، مانند شعر «خداوندا دل ما را به جان مأمور فرمان کن» و مفصل‌تر در *تزئین المجالس* فرزند او حسین‌بن یعقوب‌شاه و در آثار دیگر شاعران معاصر اسماعیلی مانند «بیا ای بندهٔ صادق بگو یا شاه نورالدهر» از استاد منصور –که آن را در سال ۱۰۵۲ق/۱۶۴۲م. به مناسبت ورود امام به مشهد سروده است– بیابیم [۳۷].

دست‌کم از دورهٔ فاطمیان، در تاریخ اسماعیلیه این نیایش‌ها اغلب نام راهنمایان روحانی را در زنجیره‌ای از زمان حضرت آدم به بعد در برمی‌گیرند [۳۸]. این گرایش به گنجاندن چهره‌هایی از دوران باستان به عنوان مظاهر نور واحد الهی در ادبیات اسماعیلی به زبان فارسی و نیز در گنان‌های اسماعیلیان جنوب آسیا، مانند «سرود ازلی» از سید امام‌شاه (حدود قرن نهم تا دهم قمری/ پانزده تا شانزده میلادی) استمرار داشته است [۳۹]. ادبیات اسماعیلی هندی منعکس‌کنندهٔ استدعا و توسل خالو محمود به منصوبان امام «حق‌شناسان‌اند» است. نمونه‌ها عبارت است از: «دعای ازلی» از پیر صدرالدین (حدود قرن هشتم قمری/ چهارده میلادی) و «دعای گَت پَت (ظرف داعیان)»؛ نیایش‌هایی مرکب از عربی، فارسی، سندی، پنجابی و گجراتی. درحالی‌که خالو محمود علی نمایندگان امام را در زمان حیات خود معرفی کرد، این دعاهای اسماعیلیان جنوب آسیا سلسله‌ای از نمایندگان را به استدعا می‌خواندند که به ادوار آغازین اسلام بازمی‌گشتند [۴۰].

او خالوی (دایی) چه کسی بود؟

تقریباً باید هر آنچه را که دربارهٔ شاعرمان می‌دانیم، از مصنّفات خود او استنباط کنیم؛ زیرا هیچ اثر دیگری تاکنون کشف نشده است که به او اشاره کرده باشد. وی در بیت ۷۸ تخلص خود را «محمود» عنوان کرده است. همچنین در ابیات ۷۵ و ۷۸ امام زمان خود را نورالدهر معرفی کرده است که به نورالدین علی نیز نام‌بردار است. این امام از سال ۱۰۴۳ تا ۱۰۸۲ق/ ۱۶۳۴ تا ۱۶۷۱م. در مسند امامت بود و از این رو با سه پادشاه صفوی، یعنی شاه‌صفی (متوفای ۱۰۵۲ق/۱۶۴۲م)، شاه‌عباس دوم

(متوفای ۱۰۷۷ق/۱۶۶۶م) و شاه‌سلیمان اول (متوفای ۱۱۰۵ق/۱۶۹۴م) هم‌عصر بود:

چرا اندیشهٔ باطل از این ضدّان کنی محمود — چه نورالدهر شد یارم چه باک از خارجی دارم
به حق ذات نورالدهر، بزرگ آن قائم اعظم — بوَد با این همه همدم، چه باک از خارجی دارم

با این حال، نام کامل شاعر یعنی «خالو محمود علی» در خود تصنیف یافت نمی‌شود و باید آن را در جای دیگری بجوییم. خوشبختانه! نسخهٔ خطی ۵۵ تصنیف شاعر را با عنوان «اشعار دُرنثار خالو محمود علی» آورده است. مشابه همین، نسخهٔ خطی موکی غیاث‌الدین میرشاهی که در اختیار مریم معزی قرار دارد، عنوان «من اشعار خالو محمود علی» را دارا است [۴۱]. شعر پیشتر مجهولی از نویسندهَ در نسخه‌ای از سده در ایران نیز با عبارت «اشعار خالوَ محمود علی» آغاز می‌شود [۴۲].

این نسخهٔ اَخیر به طرزی خاص گویاست. برچسب روی جلد نشان می‌دهد که صاحب بیاض شخصی به نام محمدحسن‌بن عبدالرشید ریش‌قرمز سده‌ای از ناحیهٔ بیرجند در خراسان بوده است. در این نسخه، شعر آخوند مولانا میرزا حسین یکی از مفاخر اسماعیلی که در شعر «غلام شاه مردانم» خالو محمود علی نیز نام او آمده، ثبت شده است. این نسخه همچنین سروده‌های چندین شاعر دیگر را دربردارد؛ از جمله شخصیت‌های برجسته‌ای چون هلالی استرآبادی جغتایی (متوفای ۹۳۶ق/۱۵۲۹م) و صائب تبریزی (متوفای ۱۰۸۷ق/۱۶۷۶م). برچسب این نسخه به ما می‌گوید که کاتب متن را حدود سال ۱۱۱۲ق/۱۷۰۱م. رونویسی کرده است؛ یعنی در زمان امامت امام شاه نزار (متوفای ۱۱۳۴ق/۱۷۲۲م) و شمارهٔ ثبت نسخه‌ای که در واحد مجموعه‌های ویژهٔ اسماعیلی در مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی نگهداری می‌شود، RK32 است. محققی این تصاویر را در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۸ گرفته بود و گویا آنها را از فیلم عکاسی تهیه کرده است. بازتولید سه حلقهٔ نخست فیلم در اختیار من قرار دارد؛ گرچه برچسب آنها نشان می‌دهد که در اصل هفت حلقه بوده‌اند. دستخط بسیار مبهم و رمزگشایی آن در نسخه دشوار است. فقط می‌توان امیدوار بود که اصل آن در سده باقی مانده باشد و روزی برای تحقیقات علمی در دسترس قرار گیرد.

چنان‌که در بالا توضیح آن گذشت، شاعر ما در دوران امامت نورالدهر علی (بین

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

سال‌های ۱۰۴۳-۱۰۸۲ق/ ۱۶۳۴-۱۶۷۱م) تصنیف و تألیف می‌کرده است. از این رو، رونویسی‌کننده بخش عمدهٔ نسخهٔ خطی سده را حداکثر ۶۶ سال شمسی (۶۹ سال قمری) پس از تصنیف «غلام شاه مردانم» خالو محمود به ثبت رسانده است [۴۳]. آنچه برای ما بیشترین اهمیت را دارد، این است که شعر محمود در این مجموعه نشان می‌دهد که او آن را در جریان تلاش عباس دوم پادشاه صفوی (متوفای ۱۰۷۷ق/۱۶۶۶م)، برای بازپس‌گیری قندهار در دههٔ ۱۰۵۰ق/۱۶۴۰م. سروده است. شاه این شهر مهم را در سال ۱۰۵۹ق/۱۶۴۹م. پس از مبارزات و کشمکش‌های فراوان بازپس گرفت [۴۴]. خالو محمود این شعر را در وزن معروف «مضارع مخبون اخرب مکفوف محذوف» سروده است؛ یعنی مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلن.

ای دل بیا که وعدهٔ هنگام محشر است صد شور و صد فتور در این چرخ اخضر است

هم حس و حال و هم وزن تصنیف یادآور ترکیب‌بند معروف و فراوان تقلیدشدهٔ محتشم کاشانی (متوفای ۹۹۶ق/۱۵۸۸م) در [رثای] شهادت امام حسین(ع) در کربلاست که احتمالاً الهام‌بخش خالو محمود بوده است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

این سرودهٔ خالو محمود را در مواجهه با یک هاتف مستور، یک مرد خدا به تصویر می‌کشد. اگر مرد خدا را در «بیا ای دل» مترادف مرد حق در بیت ۳۲ «غلام شاه مردانم» بدانیم، محتمل است که به یکی از اعضای حدود دین (سلسله‌مراتب مذهبی) اشاره دارد. شاعر سردرگمی خود را در حمایت از لشکرکشی صفویه ابراز کرده است. آن فرد پاسخ می‌دهد «خاموش!»؛ زیرا این رازی افشانشده است، اما از آنجا که خالو محمود در زمرهٔ اهل وحدت بود، آن هاتف او را هدایت کرد. وی فاش کرد که زمان ظهور فرزند علی(ع) نزدیک است و باید از شاه‌عباس حمایت کرد؛ زیرا او محبّ علی و شیعه است. خالو محمود با پناه بردن به علی(ع) در برابر هر بدی به کلامش پایان می‌دهد.

ابیات ۳۲ و ۳۳ «غلام شاه مردانم» ما را مطلع می‌کند که شاعر در مَسک در منطقهٔ مؤمن‌آباد که مدت‌ها از مراکز حضور اسماعیلیان بوده، متولد شده و برادرش سلطانعلی نقش مهمی در رهبری آن منطقه داشته است [۴۵]. یادکرد آرزومندانه و

تحسّرآمیز از وطنش نشان می‌دهد که او دیگر در روستای محل تولدش زندگی نمی‌کرده است. وی طالب شفاعت رهبران مختلف جامعه بوده و این‌گونه روشن کرده است که آنها رتبه‌ای برتر از او دارند. با این حال، اطلاعات دقیق او از افراد برجستهٔ روزگارش و پراکندگی جغرافیایی آنها نشان می‌دهد که او خود مرتبه‌ای در حدود دین داشته است. در شعر «ای دل بیا»، این اشاره دریافتنی است که او از اهل وحدت بوده و آن منادی می‌توانست اطلاعاتی محرمانه دربارهٔ شاه صفوی به وی بدهد. شاعر در اینجا تعبیر «اهل وحدت» را به معنای فنی‌ای که در *روضة التسلیم* طوسی و حسن محمود آمده، به معنای «حجت اعظم امام» به کار نبرده است. با این همه، چنین می‌رساند که شاعر ما در حدود دین نقش و شأنی داشته و صرفاً مؤمنی عادی یا «مستجیب» نبوده است [۴۶].

نام مستعار «محمود» را در تعداد انگشت‌شماری از اشعار دیگر در نسخ خطی پراکندهٔ اسماعیلی به زبان فارسی که عمدتاً فهرست‌نویسی نشده‌اند، دیده‌ام. در حال حاضر نمی‌توان تشخیص داد که اینها به قلم شاعر مورد بحث ما تحریر شده یا خیر، اما آنها را در اینجا ذکر می‌کنم؛ زیرا ممکن است این ارجاعات برای پژوهشگران آینده مفید باشد.

مصنَّف کوتاهی با عنوان *مثنوی محمودی* در ستایش حضرت محمد(ص) وجود دارد که شرح مبسوطی است بر حدیث عرفانی معروف «أنا أحمد بلا میم» (من احمد بدون حرف م، یعنی «احد» هستم) [۴۷]. این مثنوی این‌گونه آغاز می‌شود:

زبانم قابل حمد خدا شد که با نام محمد آشنا شد

همانند شعر «غلام شاه مردانم» خالو محمود علی، این تصنیف نیز در وزن هزج سروده شده است که برای مثنوی چندان متداول نیست.

شعری دیگر از معنی عرفانی حروف «ع» و «غ» صحبت می‌کند و مطلع آن چنین است:

ای چشم چراغ قرة العین وی زبدهٔ مقتدای کونین

هرچند نوع نمادگرایی حروف موجود در این دو سروده، کاملاً نشان می‌دهد که از قلم محمود پسیخانی (متوفای ۸۳۱ق/ ۱۴۲۸م) بنیان‌گذار نهضت نقطویه در ایران، تراویده‌اند.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

آفاق‌نامهٔ محمود سرودهٔ دیگری است که در فهرست الفبایی برتل و باکویف (کاتالوگ آلفاویتنی) ثبت شده و در مجموعه‌های خصوصی نیز موجود است [۴۸]. مطلع آن چنین است:

ای گرفتار در من و مایی تا کی از بهر نفس بر پایی؟

با این حال، مفاد این متن و اشاره به ناصرخسرو و نیز *ام‌الکتاب*، به‌طور قطع حاکی از آن است که متن از آسیای میانه طنین‌انداز است، نه از ایران [۴۹].

مریم معزی محقق ایرانی، در تلاش برای شناسایی هویت شاعر ما، در عجب بوده که معلوم نیست او خالوی چه کسی بوده است. درحالی‌که کلمهٔ «خالو» در فارسی به دایی یا برادر مادر اطلاق می‌شود، ساده‌ترین توضیح ممکن است این باشد که این کلمه اصطلاحی متداول برای اظهار احترام نیز است. گرچه این تعبیر خود این سؤال را مطرح می‌کند که چرا چنین لقبی مختص محمود علی است؟ تا آنجا که می‌دانیم نام خالو به عنوان نشان عزت و اعتبار، به هیچ نویسندهٔ اسماعیلی دیگری اطلاق نشده است.

یک توضیح پذیرفتنی برای این مسئله وجود دارد. هنگامی که امام حسنعلی‌شاه آقاخان اول (متوفای ۱۲۹۸ ق/۱۸۸۱ م) به هند رفت، همراهانی ایرانی را با خود برد که در میان آنها اسماعیلیان بسیاری بودند. فرزندان این اسماعیلیان تا به امروز به جماعت خالو معروف‌اند. امام سلطان محمدشاه آقاخان سوم (متوفای ۱۳۷۶ق/۱۹۵۷م) در کتاب خاطرات خود با اشاره به گروه بزرگ‌تر ایرانیان مهاجری که شامل این گروه بودند، نوشته است: «پدربزرگم [آقاخان اول] در مهاجرت خود از ایران بیش از هزار نفر از بستگان، وابستگان، موکلان، یاران، حامیان شخصی و سیاسی را با خود آورده بود. از افتاده‌ترین مرد یا خدمتکار گرفته تا مردی در قد و قامت شاهزاده، از نوادگان نادرشاه دهلی که در اختلافات و نزاع‌های ایران جانب پدربزرگم را گرفته بود و با او به تبعید رفته بود» (AgaKhan III, 1954: 9).

آقاخان سوم در سال ۱۹۰۳م. خطاب به پیروان هندی خود در «مانجوادی» و «ناگلپور» (کچّ)، به صورت مشخص به جماعت خالو اشاره کرده و مشکلات

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

مریدان خالویش را در ایران بیان کرده است. آنها در شرایطی زندگی می‌کردند که نمی‌توانستند آشکارا اعمال مذهبی خود را به جای آورند و علناً به عنوان شیعهٔ دوازده‌امامی شناخته می‌شدند [۵۰]. در بسیاری از ابعاد، این وضعیت مشابه شرایط پیروان «گوپتی» امام در هند است که با جمعیت حداکثری هندو ادغام می‌شوند (Virani, 2011: 99-139) [۵۱]. امام در خطاب دیگری در همان سال، این بار به اسماعیلیان در کرا (کچّ)، بین پیروان «خراسانی» و «خالو»ی خود تمییز داد. این گویای آن است که مانند پیروان خوجه، مومنا، شمسی و دیگر مریدان هندی او، خالوها هم یکی از چندین جماعت متمایز اسماعیلی ایرانی بودند (Aga Khan III, 1950: 1/222) [۵۲]. در سال ۱۹۲۳م. «امام عالیجاه داتو مرو» (متوفای ۱۹۳۹م) از گوادر را به عنوان فرستاده برای مریدان ایرانی خود منصوب کرد [۵۳]. در نسخه‌ای شامل جزئیات سفر، به خط خواجه سندی (خوجکی) و به زبان سندی آمده است که پنج تن از پیروان «خالو»ی امام که اجدادشان اهل ایران بوده‌اند، او را همراهی می‌کردند. این افراد عبارت بودند از: علیخان معصومعلی، قاسم موکی یعقوبعلی، محمدحسین غلامحسین سیرجانی، عباس ابراهیم خراسانی و حسنقلی عباس خراسانی [۵۴]. اینکه در این نسخه دو تن از این شخصیت‌ها «خراسانی» معرفی شده‌اند، شاید نشانگر آن است که هیچ تمایزی میان خالوها و خراسانی‌ها نبوده است، یا احتمالاً با گذشت زمان اسماعیلیان هندی همهٔ هم‌کیشان ایرانی خود را «خالو» خطاب می‌کرده‌اند. به نحوی مشابه، بسیاری از محققان غربی از گروه‌های مختلف اسماعیلیان جنوب آسیا صرفاً به «خواجه» یا «خوجه» یاد کرده‌اند بی‌آنکه متوجه تمایزات تاریخی و اجدادی میان پیروان متنوع امام در شبه‌قاره باشند.

شعبان داداللهی نخستین رئیس منصوب از سوی آقاخان چهارم – امام حاضر اسماعیلی– برای انجمن شیعیان امامی اسماعیلی در ایران –که اصالتاً از شهربابک است و اکنون در تهران زندگی می‌کند– اطلاعات بیشتری را تأیید می‌کند. براساس روایات شفاهی منطقه، امام حسنعلی‌شاه جماعت پیروان خود در منطقه را با عنوان صمیمانهٔ «خالو» خطاب می‌کرد. وی همچنین یادآور شده است که آن منطقهٔ شهربابک که محل زندگی امام و پیروان او بوده، هنوز هم به نام «محلهٔ خالوها» شناخته می‌شود. یک قلعه و بسیاری دیگر از آثار باقیماندهٔ اسماعیلیان هنوز در آنجا

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

پابرجاست [۵۵]. بنا بر روایات شفاهی، ظاهراً این محله در حوالی مسجد شهر بوده و سکونتگاه بیشترین تعداد اسماعیلیان شهربابک و نیز شخص امام بوده است؛ هرچند که علاوه بر این ناحیه، برخی محلات اطراف شهر نیز در زمرهٔ اقامتگاه‌های اسماعیلیان شهربابک محسوب می‌شده است [۵۶].

درحالی‌که مطالب فوق وجود یک جامعهٔ ایرانی اسماعیلی معروف به «خالو» را مشخص می‌کند، هنوز مطالعاتی درخور دربارهٔ تاریخ آنها صورت نگرفته است. بنابراین هنوز نمی‌توان با قطعیت مشخص کرد که استفاده از این نام به چه زمانی بازمی‌گردد [۵۷]. با این حال، به‌طور قطع می‌توان تصور کرد که خالو محمود علی ممکن است از اعضای جماعت خالو بوده باشد و همین می‌توانسته دلیل لقب غیرمعمول او باشد.

نتیجه‌گیری

برای اسماعیلیان، قرن یازدهم قمری/ هفدهم میلادی دوره‌ای نویدبخش و در عین حال پرخطر بود. شعر خالو محمود بدون ارائهٔ جزئیات نشان می‌دهد که شورشی جامعه را تهدید کرده است. با این حال، به منصوبان امام در مناصب رهبری معنوی، پیرها، داعیان، رهبران، معلمان و دیگرانی که در بسیاری از مناطق خاور نزدیک مستقر بودند نیز ابراز اطمینان کرده بود. شاعر شفاعت این بزرگان را در کنار پیامبران، حکمای نامی و برجستهٔ گذشته و از همه مهم‌تر شاه نورالدهر امام زمان طلب کرده است. رویکرد او هم ریشه در سنت چندصد ساله دارد و هم یک نوآوری در نوع خود است. توسل به ائمه در ادعیهٔ تقرب، سنّتی است که دست‌کم از زمان فاطمیان شواهد تاریخی مستند دارد و در میان معاصران اسماعیلی محمود رایج بوده است؛ همچنان‌که در دیگر جوامع دینی نزدیک نیز نمونه‌های مشابهی داشته است. می‌توانیم تشابهاتی در به استدعا خواندنِ اعضای حدود دین و سلسله‌مراتب روحانی از سوی محمود را در مصنفات هم‌کیشان نویسنده، از جمله در جماعت جنوب آسیا بیابیم. با این همه، شناسایی ده‌ها صاحب‌منصب روحانیِ زمان با ذکر نام و قلمرو، چیزی است که در ادبیات اسماعیلی تاکنون شناخته‌شده، مَنحصر به خالو محمود است. از آثار خود نویسنده حقایقی دربارهٔ هویت او استنباط کرده‌ایم؛ مانند نام کامل و نام مستعار او، جزئیاتی مختصر از خانواده‌اش، زادگاه و موطن اصلی‌اش

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

و همچنین اشاراتی دربارهٔ جایگاه او در حدود دین و غیره. به وجود اینها، محدودیت ظرفیت این مقاله ما را از کاوش در غنای جزئیات تاریخی ارائه‌شده در شعر بازمی‌دارد؛ که شامل هویت و مکان بزرگانی است که نام آنها آمده و نیز تمایزات احتمالی میان مناصب مختلف رهبری که ذکرشان رفته و اغلب با نام‌گذاری‌های نگاشته در مستندات بهتر ضبط‌شدهٔ دوره‌های فاطمیان و الموت متفاوت‌اند [۵۸]. تلاش می‌کنم در پژوهش بعدی به این سؤالات بپردازم.

شعر خالو محمود علی چیزهای زیادی دربارهٔ به اصطلاح «رازیانه‌های سرخ» زمان خود، یعنی اعضای تشکیلات دعوت اسماعیلیه، آشکار می‌کند. در کتاب *رازیانهٔ گریزان* اثر بارونس اورسزی که دنبالهٔ رمان اصلی اوست، وی نه تنها از رازیانهٔ کوچک و متین، بلکه از گل‌های رز و نیلوفر، بابونهٔ مصری و گل ستاره‌ای نوشته است. همان‌گونه که شواهد «غلام شاه مردانم» خالو محمود نشان می‌دهد، رهبران اسماعیلی قرن یازدهم/هفدهم چهره‌هایی پراکنده در بسیاری از نقاط جهان اسلام بوده‌اند؛ بدون شک با رویکردهایی بی‌شمار نسبت به وظایف خود در مواجهه با احوالات و شرایط محلی. تحقیقات آتی بی‌گمان نشان خواهد داد که داعیان اسماعیلی نه تنها شامل «رازیانه‌های سرخ» می‌شده‌اند (چنان‌که ایوانف عقیده داشت)، بلکه باغی رنگ رنگ و پرنقش و نگار بوده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

[۱] گلی که در زبان انگلیسی به «scarlet pimpernel» معروف است، در زبان فارسی «آناغالیس سرخ» خوانده می‌شود. اغلب فارسی‌زبانان هرگز نام چنین گلی را نشنیده‌اند. محمدصادق جابری‌فرد این رمان را با عنوان *رازیانهٔ سرخ* ترجمه کرده است؛ به همین دلیل ما نیز همین عنوان را نقل کرده‌ایم.

[۲] برای مثال، توصیف جعفربن منصور در خروج داعی و شاگردش از مجلس مذهبی. منصور الیمن (متوفای حدود ۳۴۶ق/۹۵۷م) نوشته است: «سپس آن دو مرخص شدند و با احتیاط و پنهانی با هم رفتند» (الیمن، ۲۰۰۱: ۱۱۵).

[۳] در حال حاضر، از میان ادبیات موجود، شاید تنها آثار مدرن مانند برخی از «قوانین انجمن‌های شیعهٔ امامیهٔ اسماعیلیه» که از سال ۱۹۰۵ به بعد در نقاط مختلف

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

جهان اعلام شد (که پیشینیان «اساسنامه» اسماعیلیه بودند)، جزئیات کسانی را که به رهبری جامعه منصوب می‌شوند، بیان می‌کنند. برای نمونه، رجوع کنید به:

Rules of the Shia Imami Ismailia Councils of Kathiawar, Kāṭhīyāvāḍanī Shīyā Imāmī Īsmāilīā Kāunsīlnanā kāyadā, Revised ed. (Rajkot: Alijehan Esmail Virji Madhani J.P. President, Shia Imami Ismaili Kathiawar Supreme Council (Ālījahāṃ Ismaīl Vīrajī Mādhāṇī Je.Pī., Presīḍenṭ, Shīyā Īmāmī Ismaīlī Kāṭhiyāvāḍ Suprīm Kāunsīl, 1928), F-G, 2-19,

که ۳۲ عضو انجمن عالی اسماعیلیان کثیاور و ۷۸۵ محل در آن منطقه را که اسماعیلیان در آنها حضور دارند، فهرست می‌کند. با توجه به رهبری که به‌طور خاص وظیفهٔ هدایت دینی را برعهده دارد، قوانین هیئت شیعه امامی اسماعیلیه بمبئی (بمبئی، ۱۹۲۲) شباهت هایی به روایت خالو محمود علی دارد. آثاری مانند *Khojā Ismāilī kelenḍar ane ḍīrekṭarī* (بمبئی، ۱۹۱۰) به‌طور مشابه دربارهٔ رهبری در جماعت اطلاعاتی دارند. حتی این نمونه‌های امروزی، وقتی به صورت جداگانه در نظر گرفته می‌شوند، دامنهٔ جغرافیایی شعر خالو محمود را ندارند.

[۴] برای منابع پیش از دفتری در این زمینه، بنگرید به:

Edward Irving Howard, *The Shia School of Islam and its Branches, Especially that of the Imamee-Ismailies: A Speech Delivered by E.I. Howard, Esquire, Barrister-at-Law, in the Bombay High Court, in June, 1866*, ed. H. Wynford Barrow (Bombay, 1866); Syed Mujtaba Ali, *The Origin of the Khojāhs and their Religious Life Today*, vol. 8 (Bonn, 1936), p. 55; Hamid Algar, 'The Revolt of Āghā Khān Maḥallātī and the Transference of the Ismāʿīlī Imamate to India', *Studia Islamica* 29 (1969), p. 55.

[۵] استاد منصور (منتسب) «در باب تشریف آوردن شاه عباس ثانی و آقای بزرگ» با مطلع «بحمد الله که بازم نخل امیدی ببار آمد»، شمارهٔ ثبت ۱۴۷۱۳، واحد مجموعه‌های ویژهٔ اسماعیلی، لندن: مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی.

[۶] دربارهٔ تألیف این متن، بنگرید به: Virani, 2011: 99-139

[۷] دربارهٔ شاعر این ابیات و سروده‌اش، بنگرید به: Virani, 2007: 26, 112, 115, 129-139, 172-174

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

[۸] کلمهٔ «وافق» غیرعادی است و احتمال دارد کلمهٔ اصلی «واقف» بوده باشد و حروف «ق» و «ف» جابه‌جا شده باشند. در این صورت، معنای مصراع نخست روشن‌تر می‌شود.

[۹] خالو محمود علی با مطلع «غلام شاه مردانم چه باک از خارجی دارم»، شمارهٔ ثبت ۱۴۷۰۸، واحد مجموعه‌های ویژهٔ اسماعیلی، لندن: مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی.

[۱۰] از آقای دکتر دفتری برای بررسی مجموعه‌شان و یافتن دست‌نوشته‌های شعر خالو محمود علی صمیمانه تشکر می‌کنم. این دست‌نوشته‌ها در حال حاضر در دسترس وی نبود و به همین علت امکان کنکاش در آنها را نداشتم (ارتباط شخصی: ۲۰ ژانویه ۲۰۲۰).

[۱۱] از آقای دکتر سید جلال بدخشانی به خاطر اطلاعاتی که در مورد این دو تن از اسماعیلیان معاصر به من ارائه کردند، صمیمانه سپاسگزارم.

[۱۲] خالو محمود علی، *اشعار دُرنثار خالو محمود علی*، با مطلع «غلام شاه مردانم چباک از خارجی دارم»، در نسخهٔ خطی ۵۵، واحد مجموعه‌های ویژهٔ اسماعیلی، لندن: مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی. دکتر کریم جوان بزرگوارانه مرا از وجود این نسخهٔ خطی مطلع کردند و دکتر وفی مؤمن و دکتر نورممدچوف از همان واحد، با مهربانی کپی‌هایی از صفحات مربوط را برایم تهیه کردند. از هر سه بزرگوار سپاسگزارم.

[۱۳] در اصل، این تصحیح از «راهنمای ویراستاران تصحیح‌های علمی» که توسط انجمن زبان مدرن منتشر شده است، پیروی می‌کند. بنگرید به:

Robert Hirst, Dirk Van Hulle, and MLA Committee on Scholarly Editions, "Guidelines for Editors of Scholarly Editions," New York: Modern Language Association of America, access date: March 29, 2018, https://www.mla.org/Resources/Research/Surveys-Reports-and-Other-Documents/Publishing-and-Scholarship/Reports-from-the-MLA-Committee-on-Scholarly-Editions/Guidelines-for-Editors-of-Scholarly-Editions.

با این حال، انتقادات وارد شده به کمیتهٔ تصحیح‌های علمی، مانند انتقاداتی که نسبت

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

به نسخه‌های متون غیرانگلیسی‌زبان وارد می‌شود را در نظر می‌گیرد. بنگرید به:

D.C. Greetham, "Textual Scholarship," in *Introduction to Scholarship in Modern Languages and Literatures*, ed. Joseph Gibaldi, 2nd ed. (New York: Modern Language Association, 1992), 107.

قراردادهای املایی مأخوذ از دستورالعمل‌های ارائه‌شده از سوی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دستور خط فارسی، ویرایش ۱۶ است (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۴، تهران). با این حال، این دستورالعمل‌ها مربوط به نثر است و به همین دلیل برخی از توصیه‌ها در مورد متون منظوم صدق نمی‌کند.

علائم اصلی سازوارهٔ انتقادی به شرح زیر است:

خوانش متن این تصحیح انتقادی: خوانش جایگزین، شناسهٔ نسخه.

شناسه‌ها با ویرگول (،) تفکیک می‌شوند. خوانش‌های جایگزین با نقطه‌ویرگول (؛) تفکیک می‌شوند. خوانش‌های دیگر متن با نقطه (.) از هم جدا می‌شوند.

آ. < > نشان‌گر جاافتادگی‌هاست.

ب. [ ] الحاقات مصحّح است.

ج. + یعنی این خوانش توسط کاتب اضافه شده است.

د. – یعنی این خوانش توسط کاتب حذف شده است.

نمونهٔ زیر ثبتی عادی در سازوارهٔ انتقادی را نشان می‌دهد:

معمور: مأمور، ۱۴۷۰۸

این نشانگر آن است که خوانش «معمور» به کار رفته در این تصحیح انتقادی، در نسخهٔ خطی به شناسهٔ ۱۴۷۰۸، به صورت «مأمور» نمایش داده شده است.

در این تصحیح انتقادی، تشدید حروف فقط در مواردی که اقتضای وزن شعر باشد، نشان داده شده است. بنابراین گاه ممکن است کلمه‌ای در بعضی جاها با تشدید و در دیگر موارد بدون آن ظاهر شود. برای مثال، «حد» در ابیات ۴۳، ۴۸ و ۵۱ بدون تشدید، اما در بیت ۶۰ همراه با تشدید است؛ زیرا در اینجا برای خوانش صحیح وزن شعر، ادای صامت مضاعف ضروری است.

گفتنی است که خالو محمود علی «غلام شاه مردانم» را در بحر هزج سروده است که وزنی ضربی محسوب می‌شود؛ وزنی نادر در عربی و فارسی (Golston and

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

Riad, 1997: 113-114; Deo and Kiparsky, 2011: 156). با این حال، شاعران متعددی از آن برای تأثیرگذاری چشمگیر استفاده کرده‌اند؛ از جمله حافظ (متوفای حدود ۷۹۲ق/۱۳۹۰م) در غزل معروف خود: اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را ...

به همین ترتیب، تصنیف محبوب سنایی (متوفای حدود ۵۲۵ق/۱۱۳۱م) در همین وزن است؛ تصنیفی که به‌ویژه یکی از مفاخر اسماعیلی، حسن محمود کاتب (متوفای ۶۴۵ق/م۱۲۴۶) در *دیوان قائمیات* خود آن را ستوده است:

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا ... (بنگرید به: سنایی، ۱۳۸۱: ۵۸؛ حسن محمد کاتب، ۱۳۹۵: ۴۴).

همچنین بیشتر ابیات خالو محمود از قواعد عروضی پیروی می‌کند. با این حال، وی اغلب هجاهای کشیده را به صورت بلند استعمال کرده است؛ حتی زمانی که این هجاها آخرین هجای مصراع محسوب نمی‌شوند. در اشعار جلال‌الدین رومی (متوفای ۶۷۲ق/۱۲۷۳م) نیز از این دست آزادی عمل‌ها دیده می‌شود (Thiesen, 1982: 15-18).

[۱۴] ابوالشغناء قنبربن کادان الدوسی در بسیاری از روایات به دلیل وفاداری و ارادت بی‌دریغش، به عنوان غلام و خادم امام علی(ع) تجلیل شده است (برای ملاحظهٔ ارجاعات به او در اشعار اسماعیلی که توسط یکی از معاصران خالو محمودعلی سروده شده است، بنگرید به: خاکی خراسانی (منتسب)، ۱۹۳۳: ۳۵، ۹۴). برای ملاحظهٔ ارجاعات به قنبر در دوران فاطمیان، بنگرید به:

al-Qāḍī al-Nuʿmān, *Daʿāʾim al-Islām*, tr. by Asaf Ali Asghar Fyzee and Ismail Kurban Hussein Poonawala as *The Pillars of Islam: Acts of Devotion and Religious Observances* (2 vols., New Delhi, 2002-2004, vol. 1, p. 64, with bibliographical references in n. 168 and vol. 2, pp. 444, 474, 486.

مضمونی کلی از روایات رایج در مورد قنبر در زمان نگارش خالو محمود علی را می‌توان دریافت (در: محمدباقر مجلسی، (۱۹۸۳)، *بحار الانوار*، تصحیح عبدالزهراء علوی، ج۴۲، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، چ۳، صص۱۲۱-۱۴۰). نمونه‌هایی از رابطهٔ قنبر و امام علی(ع) به گونه‌ای استعاری در شعر فارسی را می‌توان یافت در:

Habibeh Rahim, *Perfection Manifested: ʿAlī b. Abī Ṭālib's Image in*

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

Classical Persian and Modern Indian Muslim Poetry (PhD diss., Harvard University, 1989), pp. 296-298.

[۱۵] در نوشته‌های اسماعیلی، مرد حق عموماً به امام یا پیامبر به عنوان «مرد خدا» یعنی نمایندهٔ خدا در زمین اشاره دارد که «مرد حقیقت» نیز است؛ یعنی تنها انسان عصر خود که دارای علم است، اما نیازی به دریافت آن از هیچ منبع زمینی ندارد (برای درک معنای اخیر بنگرید به: ناصرخسرو، *وجه دین*، ۱۳۵۶: ۲۸۹، ۲۹۵). با این حال، به نظر می‌رسد خالو محمود علی آن را برای شخصی که امام به عنوان عضوی از حدود دین (سلسله‌مراتب مذهبی اسماعیلی) منصوب کرده، استفاده کرده است؛ چنان‌که در بیت ۳۲ روشن می‌شود که در آن به برادرش سلطانعلی از مَسک نیز با عنوان «مرد حق» اشاره کرده است.

[۱۶] دربارهٔ «راهی»، بنگرید به: Virani, 2007: 41, 213. درحالی‌که خوانش تمامی نسخ خطی «امورش» است، می‌توان با اطمینان گفت این خوانش نتیجهٔ جابه‌جایی حرف واو است و باید «و امرش» خوانده شود. رجوع کنید به بیت ۷۴: رضای حق رضای او. در میان اسماعیلیان آسیای مرکزی، عبارت «امر معلم امر امام زمان» رایج است؛ عبارتی که دقیقاً مشابه چیزی است که در میان اسماعیلیان آسیای جنوبی یافت می‌شود: «امر موکی صاحب امر حاضر امام». بنگرید به:

His Highness Prince Aga Khan Shia Imami Ismailia Supreme Council for Europe, Canada, U.S.A. and Africa, ed. *Religious Rites and Ceremonies* (Nairobi, 1981), p.2.

[۱۷] «نقد» در اینجا به معنای «پسر» به کار رفته است (بنگرید به: دهخدا، معین و شهیدی، *لغتنامه*، ۱۳۸۵: ج۱۴، مدخل نقد)؛ و به مثال زیر:

بس است این دو صاحبقران را همین که این نقد آن است و آن جدّ این

همچنین معنای «حفظ جان صوفی» را نیز می‌توان دریافت.

[۱۸] تلفظ «صلْوات» به جای «صلَوات» در اینجا به اقتضای وزن شعری است (بنگرید به: دهخدا، معین و شهیدی، *لغتنامه*. ۱۳۷۷: ج ۱۰، مدخل «صلوات»).

[۱۹] دکتر معزی گمان می‌کنند که کلمهٔ «بیچاره» در اینجا تغییریافتهٔ «جبّاره» (نام یک قبیلهٔ عربی) است. با این حال، به نظر می‌رسد دلیل قانع‌کننده‌ای برای اصلاح

کلمهٔ بیچاره وجود ندارد. این کلمه در تمام نسخه‌های خطی [به همین صورت] یافت می‌شود و همان‌گونه که احمدعلی‌خان وزیری به ما گفته است، قبیلهٔ بیچاره در کرمان با طایفهٔ اسماعیلی عطاءاللهی ارتباط نزدیک دارد (بنگرید به: احمدعلی‌خان وزیری (۱۳۷۶)، *جغرافیای کرمان*، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، چ۴، ص۳۱۷). اطلاعات جالبی در مورد جماعت بیچاره در گناباد -یکی از مراکز مهم جماعت نعمت اللّهی- را که از حیث تاریخی با اسماعیلیان ارتباط نزدیک داشته است، می‌توان یافت در: حاج سلطان حسین تابنده، (۱۳۷۹)، *تاریخ و جغرافیای گناباد*، تهران: صص ۱۶۹-۱۷۰. در جای دیگر اشاره کرده‌ام که اجماع علمی که پیوندهای اسماعیلی-نعمت‌اللّهی را از قرن پانزدهم میلادی پیگیری می‌کند، براساس خوانش نادرست منابع است (Virani, 2002: 146). با این حال، در شعر قرن هفدهمی خالو محمود، ممکن است اولین شواهد شناخته‌شده از چنین ارتباطی را در ارجاع به «ایل بیچاره» داشته باشیم.

[۲۰] در اینجا و به منظور رعایت وزن شعر، حرف «و» در «غوریان» باید با مصوت کوتاه «ـُـ» ادا شود (دربارهٔ کوتاه شدن این مصوت در قواعد شعر فارسی، بنگرید به: Thiesen, 1982: 64).

[۲۱] لغزش‌های وزنی، به‌خصوص در پنج بیت جلب توجه می‌کند؛ زیرا همه شامل نام‌های خاص است. احتمال دارد کاتبان این اسامی را به درستی ثبت نکرده باشند یا خود شاعر در عروض شعر دچار اشتباه شده باشد. در اولین مصراع از بیت بیستم می‌خوانیم: «هم از بابا علی کوهساری طلب کن همت و یاری». همان‌گونه که برای فارسی‌زبانان به آسانی مشهود است، یک هجای بلند اضافی در رکن دوم، وزن شعر را خراب می‌کند. البته می‌توان مصراع را به تناسب وزن دوباره انشا کرد: «هم از بابای کوهساری طلب کن همت و یاری». با وجود این، چنین خوانشی کاملاً مبتنی بر گمانه‌زنی است و جز شعری که خواندن آن آسان‌تر است، دستاورد دیگری ندارد. در ابیات ۲۳، ۵۱ و ۶۲ نیز چنین مسئله‌ای را می‌یابیم که هجای سوم در جایی که باید بلند باشد، کوتاه است:

غلام علی به کوه آباد (۲۳) / عزیز امیر کی باشد (۵۱) / محب علی ست در غوری (۶۲)

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

در بیت ۵۱ ممکن است این احتمال باشد که «عزیز امیر» در اصل به صورت «عزیز المیر» بوده است. بدین ترتیب، مشکل وزنی مرتفع می‌شود؛ اگرچه این کاملاً بر پایهٔ گمان و انگاشت است. گرچه گاه در شعر فارسی مواردی هست که مصنّف به سبب مراعات وزن، یک واج صامت را مضاعف یا مشدد می‌کند. بنابراین از لحاظ فنی، نیازی به تغییر نیست و ممکن است عزیز امیر نامی صحیح باشد (برای نمونه‌هایی از این دست، بنگرید به: Thiesen, 1982: 59-60).

[۲۲] این احتمالاً همان خواجه جان از آسو است که در بیت ۳۴ در زیر ذکر شده است. در مورد کلمهٔ «نقد» به یادداشت بیت ۱۴ (پی‌نوشت ۱۷) در بالا مراجعه کنید.

[۲۳] بیت ۳۸ در نسخه‌های خطی چنین آمده است: «بوَد در عارک و در افکشت». دومین «در» وزن را در هم می‌ریزد و می‌توانیم به راحتی آن را بدون اثرگذاری بر معنی حذف کنیم. البته همچنان تعابیر نسخهٔ خطی در سازوارهٔ انتقادی موجود است.

[۲۴] «جازار» احتمالاً «گازار» امروزی در خراسان جنوبی است.

[۲۵] در اینجا معزی به جای «ابَلبین» که در نسخهٔ خطی ۵۵ آمده، «ایل بین» آورده است، اما این با وزن شعر تناسبی ندارد. در نسخهٔ خطی ۱۴۷۰۸ «امین بین» آمده است. محتمل است که این نامی هندی بوده و توسط کاتبان به اشتباه بیان شده است. برای مثال، «ابلاجن» (અબલાજન) مترادف «اَبَلا» به معنای فرد درمانده است؛ لقبی که پیرحسن کبیرالدین (قرن پانزدهم میلادی) برای توصیف تواضع خود در برابر امام به کار برده است. برای نمونه، بنگرید به اشعار او در:

"Ādam ād nıriñjan," in *100 Gınānani chopaḍi: Venati moṭi maher karo tathā Sat vachan ne Sataguranuranā vivānuṃ nānuṃ gınān tathā bijā gınāno vāli*, 5th ed., 6 vols., vol. 1 (Mumḇai, 1990 VS/1934), no. 3, 6-14.

[۲۶] در بیت ۴۷ «مطیع امر الرّحمن» که در تمام نسخ موجود است، برای خوانش موزون و صحیح بایَد بهَ صورتی بسیار پیچیده ادا شود: «مطیع امر الرّحمن». مرجح آن است که خوانش «مطیع امر رحمان [خوان]» را اعمال کنیم که هم

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

همساز با وزن شعر است و هم معنا را چندان تغییر نمی‌دهد. در عین حال، خوانش اصلی نسخ خطی را در سازوارهٔ انتقادی ارائه کرده‌ام.

[۲۷] «دلدل» مرکب معروف حضرت علی(ع) بود. مقالهٔ EI2 اطلاعات تاریخی مفیدی ارائه کرده است، اما در درک دلدل به عنوان استعاره‌ای شاعرانه، متأسفانه ناکافی است. به هوارت، کلمان و چارلز پلات مراجعه کنید.

"Duldul" *EI2*. https://doi.org/10.1163/1573-3912_islam_SIM_2151.

برای ملاحظهٔ استعارهٔ شاعرانه بنگرید به:

Habibh Rahim, "Perfection Manifested: ʿAlī b. Abī Ṭālib's Image in Classical Persian and Modern Indian Muslim Poetry," (PhD diss., Harvard University, 1989), pp. 291-295.

[۲۸] «چاریَک کار» احتمالاً «چاریکار» امروزی است.

[۲۹] «کنکن» ظاهراً نام مکانی است. دکتر معزی چنین می‌انگارند که ممکن است به ناحیهٔ «کنگ» در استان «نیمروز» افغانستان اشاره داشته باشد (معزی، ۱۳۹۴: ۱۶۴).

[۳۰] «سبز از» را شاید بتوان در اینجا به صورت «سبزار» محلی در نزدیکی هرات خواند، اما چنین قرائتی به وزن شعر آسیب می‌زند وَ معنا هم نسبتاً پیچیده می‌شود.

[۳۱] در بیت ۵۹، در رکن دوم یک هجا، احتمالاً در سومین جایگاه، مفقود است: دگر از جوی نو وز علی خواجه به یاد آور.

[۳۲] «صوفی صادق» را شاید بتوان صرفاً صوفی مخلص دانست. با این حال، روایات شفاهی اسماعیلیان در قهستان، آن گونه که دکتر مریم معزی ثبت کرده است، شجره‌نامه‌ای خانوادگی را به این «صادق» می‌رساند (بنگرید به: مریم معزی (۱۳۷۰)، «رسالهٔ حسین بن یعقوب‌شاه»، *فصلنامهٔ مطالعات تاریخی*، شمارهٔ ۳، ص۴۰۸).

[۳۳] بنگرید به:

Pīr Ṣadr al-Dīn, *Asal Dhuā: Shiyā Īmāmi Isamāīlīnī traṇ vakhatanī bandagī* (4th ed., Mumbai, 1984 VS/1928), p. 2.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

[۳۴] در مورد حسن صباح، بنگرید به:

Ali Mohammad Rajput, *Hasan-i-Sabbah: His Life and Thought* (revised ed., London, 2013); Farhad Daftary, "Hasan-i Sabbah and the Origins of the Nizari Ismaili *Daʿwa* and State", chap. 7, in idem, *Ismailis in Medieval Muslim Societies* (London, 2005), pp. 124–148.

در مورد خانوادهٔ صوفی‌بن صادق، یعقوب‌شاه‌بن صوفی و حسین‌بن یعقوب‌شاه، بنگرید به:

Virani, "Ḥusayn b. Yaʿqūb Shāh b. Ṣūfī: The Adornment of Assemblies", in *An Anthology of Ismaili Literature: A Shiʿi Vision of Islam*, pp. 296-297; Shafique N. Virani, 'Spring's Equinox: Nawrūz in Ismaili Thought', in Orkhan Mir-Kasimov, ed., *Intellectual Interactions in the Islamic World: The Ismaili Thread* (London, 2020), pp. 471-479; Muʿizzī, 'Ḥusayn bin Yāʿqūb Shāh', pp. 405-408.

نسخهٔ خطی منظومی از خالو محمود علی که در دسترس دکتر معزی –اما نه من– بوده است، با صراحت بیان کرده است که صوفی دارای درجهٔ «حجّت» بوده است (بنگرید به: معزی، ۱۳۷۰: ۴۰۵؛ همو، ۱۳۷۲: ۳۵۱).

[۳۵] همچنین می‌توانید بنگرید به:

Frederick Mathewson Denny, "Wird", in *EI2*; Louis Massignon, "Wird", in EI1, vol. 4, p.1139.

[۳۶] نمونه‌های خوبی در نسخ خطی ذیل قابل مشاهده‌اند:

Ḥusayn b. Yaʿqūb Shāh, "Tazyīn al-majālis", accession number 7822, Ismaili Special Collections Unit, the Institute of Ismaili Studies, London, p. 134; Ḥusayn b. Yaʿqūb Shāh, "Tazyin al-Majālis: Fīʾl-istighāthah", accession number 15107, RK61, London: Aga Khan Library.

دربارهٔ مؤلف این اثر، بنگرید به: معزی، ۱۳۷۰: ۴۰۴–۴۰۹. برای جزئیات بیشتر و قطعات مطول‌تر، بنگرید به:

Virani, "Ḥusayn b. Yaʿqūb Shāh b. Ṣūfī: The Adornment of Assemblies", in *An Anthology of Ismaili Literature: A Shiʿi Vision of Islam*; Virani, "Spring's Equinox".

رویهٔ افزودن نام امامان بعدی در شعر اسماعیلیه نیز وجود دارد. برای مثال، می‌توان شجره‌نامه‌ای را که در شعر داعی انجدانی (قرن نهم قمری/ پانزده میلادی) یافت می‌شود، در نظر گرفت که با نام امام زمانش مستنصر بالله (متوفی ۱۴۸۰/۸۸۵) پایان یافته است.

Dāʿī Anjudānī, "[Qaṣīda-yi dhurriyyah]", accession number AG53, Ismaili Special Collections Unit, the Institute of Ismaili Studies, London.

ادامهٔ شعر توسط عبدالصمدشاه از نوادگان امام حسنعلی‌شاه آقاخان اول (متوفای ۱۲۹۸ق/۱۸۸۱م) سروده شده که تخلص «یحیی» داشته و ابیات را تا امام زمان خود «سلطان محمدشاه آقاخان سوم» (متوفای ۱۳۷۶ق/۱۹۵۷م) پیش برده است. در مورد داعی شاعر بنگرید به:

Virani, *Ismailis in the Middle Ages*, pp.25-26, 81-82, 86, 117-118, 174-175; Virani, 'Dāʿī Anjudānī: The Trusted Spirit', in *An Anthology of Ismaili Literature: A Shiʿi Vision of Islam*.

دربارهٔ این شعر عبدالصمدشاه، بنگرید به: معزی، ۱۳۷۲: ۴۱. «قصیدهٔ ذریه» از رقامی خراسانی (قرن یازده قمری/ هفده میلادی) پسر خاکی خراسانی معروف‌تر نیز مشابه است. ثبت منظوم او از امامان اسماعیلی توسط شاعری متأخر تا زمان امام سلطان محمدشاه ادامه یافت که در سال ۱۳۰۲ق/۱۸۸۵م. به منصب امامت رسید. بنگرید به:

Aleksandr Aleksandrovich Semenov, "Ismailitskaya oda, posvyashchennaya voploshcheniyam ʿAliya boga", "[An Ismaili Ode Dedicated to ʿAli]", *Iran*, 2 (1928); Wladimir Ivanow, Wladimir Ivanow, "Notes on the Ismailis in Persia", *Memoirs of the Asiatic Society of Bengal* 8 (1922), pp. 73-76. Paul E. Walker, "Introduction", in his *Master of the Age: An Islamic Treatise on the Necessity of the Imamate* (London, 2007), p. 27.

[۳۷] هفت ارکان شریعت، با مطلع «ای دل طریق بندگی دوست کن شعار»، شمارهٔ ثبت ۱۴۷۱۴، واحد مجموعه‌های ویژهٔ اسماعیلی، لندن: مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی؛ انجمن تعلیم و تربیت مذهبی شیعهٔ امامیهٔ اسماعیلیهٔ خراسان، ویرایش

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

مجموعهٔ اشعار مذهبی از بین جماعت ایران (مشهد، ۱۹۹۵)؛ حسین‌بن یعقوب‌شاه، *تزئین المجالس*، شمارهٔ ثبت ۷۸۲۲، کتابخانهٔ آقاخان؛ منصور (منتسب)، درباره تشریف آوردن شاه عباس ثانی و آقای بزرگ، با مطلع «بحمد الله که بازم نخل امیدی ببار آماد»، شمارهٔ ثبت ۱۴۷۱۳.

[۳۸] برای نمونه بنگرید به:

Imām al-Muʿizz li-Dīn Allāh (1427 AH/2006 CE), *Adʿiyat al-ayyām al-sabʿah*, Bayrūt: Dār al-Gharb al-Islāmī, p.14 .

[۳۹] بنگرید به:

Sayyid Imām Shāh (1905), *Muḷ: gāvantri*, Mumḇai, passim.

دربارهٔ این شخصیت رجوع کنید به:

Shafique N. Virani (1995), *The Voice of Truth: Life and Works of Sayyid Nūr Muḥammad Shāh, A 15th/16th Century Ismāʿīlī Mystic*, MA thesis, McGill University, pp.19-22.

قطعات هنری مشابه در دوران مدرن نیز ادامه یافت. برای نمونه، نگاه کنید به: شعر گجراتی:

Jay jay Alī-oṃm nakalaṅk,
Ebrāhīm Jusab Varatejī (1339 AH/1977 VS/1921 CE), *Vedik Islām athavā Mī. Jīmane Jawāb: pahelo bhāg - Varatejīnuṃ Vīl, bijo bhāg - Īsmāīlīyā rahasy*, Mumbaī, section 16, pp.1-3.

برای ملاحظهٔ نمونه‌ها در ادبیات فارسی اسماعیلی، برای مثال نگاه کنید به: نسخهٔ خطی *دعای تقرب*، شمارهٔ ثبت نامعلوم، لندن: واحد مجموعه‌های ویژهٔ اسماعیلی، مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی،صص۳-۵؛ با مطلع «[تـ]وکلت بمولانا توکلت بمولانا توکل کردم و بیزارم از خویش». این نسخه‌ای است که تا به حال فهرست‌نویسی نشده و در مجموعهٔ مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی هیچ شمارهٔ دسترسی قابل مشاهده‌ای برایش وجود ندارد. به من گفته شد این یک نسخهٔ کاغذی است که از عکس‌های گرفته‌شده در سال ۱۹۷۸ از یک نسخهٔ خطی تهیه شده است که ظاهراً اصل آن در اختیار یک اسماعیلی ناشناس در ایران بوده است. اعداد انگلیسی دست‌نویس به عنوان اضافات بعدی در گوشهٔ سمت راست بالای چهار صفحهٔ اول قرار دارند.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

متأسفانه! گزیده‌ای که در دسترس من است، شامل مُهر یا اطلاعات دیگری نیست که به ما امکان دهد کاتب یا سال نگارش را شناسایی کنیم. با این حال، نسخهٔ دیگری در مجموعه دقیقاً با همان دستخط وجود دارد که دارای مُهر است. به جرئت می‌توان حدس زد که نسخهٔ خطی «نخ» که در تصحیح انتقادی دکتر سید جلال بدخشانی از *دیوان قائمیات* صلاح‌الدین حسن محمود کاتب (متوفای ۱۲۴۶/۶۴۵) استفاده شده، توسط همانَ فرد و همان دستخط رونویسی شده است. تصویری از آخرین صفحهٔ «نخ» که در نسخهٔ بدخشانی چاپ شده است، نشان می‌دهد که کاتب محمدحسین‌بن میرزا علی سازندهٔ پاپوش عربی در سده بوده که آن را در روز سه‌شنبه ۲۵ محرم ۱۱۰۱، مقارن با ۱۶۸۹م. به پایان رساندَه است (سید جلال بدخشانی، «مقدمهٔ مصحح»، *دیوان قائمیات*، صcxxviii).

امام زمان در این نسخهٔ خطی «مولانا شاه خلیل‌الله» (متوفای ۱۶۸۰/۱۰۹۰) معرفی شده است، اما نشانه‌های مشخصی در متن دعا حاکی از آن است که ممکن است در اصل در زمان الموت نوشته شده باشد و مانند دیگر آثار این ژانر، در هر بار رونویسی نام امامان بعدی نیز بدان افزوده شده است. به همین ترتیب، مثنوی بی‌نامی که در سال ۱۵۶۰/۹۸۶ نسخه‌برداری شده، نام ائمه را از زمان آدم(ع) تا علی(ع) و سپس از علی(ع) تا زمان مؤلف، بازگو کرده است (نگاه کنید به: Virani, 2007: 81-82).

[۴۰] نگاه کنید به:

Pīr Ṣadr al-Dīn, *Asal Dhuā: Shiyā Īmāmi Isamāīlīnī traṇ vakhatanī bandagī*, *Mānavantā bodhaguru Pīr Sadaradīn Sāhebe rachelī asal dhuā*, 1st [Gujarati] ed. (Mumbaī, 1975 VS/1919 CE), pp. 19-22 et passim; *Ghaṭapāṭanī dhuā*, 2nd [Gujarati] ed. (Mumbai, 1978 VS/1922 CE), pp. 47-51.

[۴۱] خالو محمود علی، اشعار دُرنثار خالو محمود علی، با مطلع «غلام شاه مردانم چباک از خارجی دارم»، در نسخهٔ ۵۵، شماره 82v؛ معزی، ۱۳۹۴: ۱۵۳.

[۴۲] خالو محمود علی، اشعار خالو محمود علی، با مطلع «ایدل بیا که وعده هنگام محشر است»، شمارهٔ ثبت RK32، ج۲، لندن: واحد مجموعه‌های ویژهٔ اسماعیلی، مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی، ص۳۵.

[۴۳] با این حال، به نظر می‌رسد که نسخهٔ خطی سده بیش از یک کاتب داشته

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

است که یکی از آنها سال ۱۸۹۶/۱۳۱۴ را در صفحه‌ای که بعداً به شماره ۱۰ به خط لاتین عددگذاری شده، یادداشت کرده است.

[۴۴] برای آگاهی از پیشینهٔ این وقایع، نگاه کنید به:

Rudi Matthee and Hiroyuki Mashita, 'Kandahar iv. From the Mongol Invasion through the Safavid Era', in *EIr* http://www.iranicaonline.org/articles/kandahar-from-the-mongol-invasion-through-the-safavid-era.

[۴۵] نام منطقه در نسخه‌های خطی اخیر با نام «بَسکک» مخدوش شده است. دکتر معزی به خوبی نشان داده‌اند که مسک (یا به‌طور متناوب گسک) به احتمال زیاد درست است. این که واقعاً مسک صحیح است، به‌طور قطع در نسخهٔ خطی تازه کشف‌شدهٔ ۵۵ –که برای این تصحیح استفاده شده– ثابت شده است (نگاه کنید به: معزی، ۱۳۹۴: ۱۵۳–۱۵۷).

[۴۶] دربارهٔ استفادهٔ فنی از اصطلاح «اهل وحدت»، نگاه کنید به:

Naṣīr al-Dīn Ṭūsī and Ḥasan-i Maḥmūd-i Kātib (1393 Sh./2014), *Rawḍah-yi taslīm*, ed. Sayyid Jalāl Badakhshānī, Tehran, Miras-e maktub, p. 69; Naṣīr al-Dīn Ṭūsī and Ḥasan-i Maḥmūd-i Kātib (2005), *Rawḍah-yi taslīm*, ed. and tr. Seyyed Jalal Hosseini Badakhchani as *Paradise of Submission: A Medieval Treatise on Ismaili Thought*, London, New York: I.B. Tauris Publishers, in association with The Institute of Ismaili Studies London. , p. 85 (English).

حسن محمود ضمن استمرار کاربرد عبارت «اهل وحدت» در معنای فنی در *هفت باب* خود، آن را به معنای وسیع‌تری نیز استعمال کرده و مترادف مؤمن، موقن، عارفان، مستجیب، مجاهد، قائمی، مُحقّه، باطنیه و ارجال قائم قرار دهده است. نگاه کنید به:

Ḥasan-i Maḥmūd-i Kātib (2017), *Haft bāb*, ed. and tr. Seyyed Jalal Hosseini Badakhchani as *Spiritual Resurrection in Shiʿi Islam: An Early Ismaili Treatise on the Doctrine of Qiyāmat*, London, New York: I.B. Tauris Publishers, in association with The Institute of Ismaili Studies London, pp. 42 (Pers. ed.), 83 (English trans).

[۴۷] دربارهٔ استفاده از این حدیث قدسی در سنت‌های باطنی اسلام، نگاه کنید به:

Annemarie Schimmel (1975), *Mystical Dimensions of Islam*, Chapel Hill, NC, pp. 224, 419-420; A. Schimmel (1985), *And Muhammad is*

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

His Messenger: The Veneration of the Prophet in Islamic Piety, Chapel Hill, NC, pp. 116-117 , 200, 202, 205, 212, 217, 240, 289n66), 307n138.

[۴۸] نگاه کنید به:

Andrei E. Bertel's and Mamadvafo Bakoev (1967), *Alfavitnïy katalog rukopisey obnaruzhennïkh v Gorno-Badakhshanskoy Avtonomnoy Oblasti ékspeditsiey 1959-1963 gg.*, ed. Bobodzhon G. Gafurov and A.M. Mirzoev, Moscow, p. 23, no. 12.

[۴۹] دربارهٔ دلبستگی خاص اسماعیلیان آسیای مرکزی به ناصرخسرو، نگاه کنید به:

Shaftolu Gulamadov (2018), *The Hagiography of Nāṣir-i Khusraw and the Ismāʿīlīs of Badakhshān*, PhD diss., University of Toronto; Daniel Beben (2015), *The Legendary Biographies of Nāṣir-i Khusraw: Memory and Textualization in Early Modern Persian Ismāʿīlism*, PhD diss., Indiana University.

برای کتابشناسی جزئی از مطالعات *ام الکتاب*، نگاه کنید به:

Farhad Daftary, "Omm al-ketāb", in *EIr* http://www.iranicaonline.org/articles/omm-al-ketab.

[۵۰] نگاه کنید به:

Sulṭān Muḥammad Shāh Āghā Khān III (1950), *Kalāme imāme mubīn: yāne avval imām Hajharat Maulā Muratujhā Alīthī nasal b nasal utarī āvelā imāmatanā 48 mā jomānā dhaṇī Maulānā Hājhar Imām Nur Sulatān Mohammad Shāh Āgākhān sāhebanā mubārak pharamāno (i. s. 1885 thī 1910 sudhīnā)*, *Kalam E Imam E Mubin: Holy Firmans of Mowlana Hazar Imam Sultan Mohomed Shah the Agakhan (from 1880 [sic] A.D. to 1910 A.D.)*, 1st ed., 2 vols., vol. 1, Mumbaī, 1950, pp.180, 212-213.

[۵۱] دربارهٔ تقیهٔ اسماعیلیان به‌ویژه در ایران پس از مغول، نگاه کنید به:

Virani, "Surviving Persecution", in *Sufis and their Opponents in the Persianate World*.

[۵۲] دربارهٔ اسماعیلیان خراسانی و طایفه‌های گوناگون آنها، نگاه کنید به:
Wladimir Ivanow (December 1977), ''My First Meeting with the Ismailis in Persia,'' *Ilm* 3, no. 3, p.51.

[۵۳] گوادر امروزه یک شهر بندری در ساحل جنوب غربی بلوچستان پاکستان است. این شهر که در سواحل دریای عمان واقع است، در آن زمان تحت تملک کشور عمان بود. در این باره نگاه کنید به:

Shihābuddīn A. Gvādrī (1994), *Gohar-i Gvādar: Gvādar ke Ismāʿīlīoṉ kā tārīkhī jāiʾzah*, Karāchī; Mumtaz Ali Tajddin Sadik Ali (2003), *101 Ismaili Heroes: Late 19th century to Present Age*, vol. 1, Karachi.

[۵۴] نگاه کنید به:

"Sıri Mubaithi saphar Erān taraph ravānā...", incipit, "n.a.", personal collection of the late Abdul Aziz Gilani "Sairab Abuturabi", Karachi.

از آقای ممتازعلی تاج‌الدین که لطف کردند اسکن این دست‌نوشته را برای من ارسال کردند، صمیمانه سپاسگزارم.

[۵۵] از آقای شعبان دادالّلهی برای ارائهٔ این اطلاعات صمیمانه سپاسگزارم. نقشه‌های منطقه این محله را در ۳۰.۱۱۴۸ درجهٔ شمالی و ۵۵.۱۱۶۵ درجهٔ شرقی نشان می‌دهد.

[۵۶] برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به:

ناهید شفیعی (۱۴۰۰)، *تداوم حیات اسماعیلیان در کرمان*، تهران: میراثبان، ۱۶۵–۱۶۶.

[۵۷] من با بسیاری از اعضای جامعهٔ خالو در هند در دو مرکز تاریخی آنها «واضی» در بمبئی و «پونا» ملاقات و با آنها مصاحبه کرده‌ام. همچنین نگاه کنید به:

Hamīr "Sinnaph" (pseud.) Lākhā (1961), *Kachchhanā Vāras Moledīna Meghajīnāṃ jīvan saṃsmaraṇo: Smṛti jhaṅkār*, 2nd ed. Karāchī, p. 24.

احمدعلی‌خان وزیری (متوفای ۱۸۷۸/۱۲۹۵) از طایفه‌ای با اصالت ترکی با مرکزیت «رابور» و «شَستفیچ» در کرمان –منطقه‌ای با فعالیت چشمگیر اسماعیلیان– نام برده است که «خالو» نام دارد، اما ظاهراً به این دلیل این نام را برگزیدند که یکی از رهبران طایفهٔ مهنی به نام فتحعلی‌خان (قرن سیزدهم/ نوزدهم) با زنی از طایفهٔ آنها به نام فاطمَه‌خانم ازدواج کرد. از آن پس، به خالوها شهرت یافتند

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

(بنگرید به: وزیری، ۱۳۷۶: ۱۹۹؛ و Ann Katherine Swynford Lambton, 'Kirmān', in *EI2)*

اگر این همان طایفه‌ای باشد که خالوهای اسماعیلی به آن تعلق دارند، پس این نام دیری نیست که بر خالو محمود علی اطلاق شده است.

[۵۸] تاکنون کارهای روشنگرانه‌ای در این راستا انجام شده است (معزی، ۱۳۹۴: ۱۵۷-۱۶۹).

منابع و مآخذ

الف. کتب و مقالات

- استاد منصور (منتسب)، «در باب تشریف آوردن شاه عباس ثانی و آقای بزرگ»، شمارهٔ ثبت ۱۴۷۱۳، لندن: واحد مجموعه‌های ویژهٔ اسماعیلی، مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی.
- جعفربن منصور الیمن، ابوالقاسم (۲۰۰۱)، *العالم و الغلام*، تصحیح و ترجمهٔ جیمز وینستن، لندن: توریس با مشارکت مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی.
- خاکی خراسانی، امامقلی (۱۹۳۳)، *منتخب دیوان خاکی خراسانی*، تصحیح ولادیمیر ایوانوف، بمبئی: [بی‌نا].
- خالو محمود علی، «اشعار دُرنثار خالو محمود علی»، نسخهٔ ۵۵، لندن: واحد مجموعه‌های ویژهٔ اسماعیلی، مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی.
- .....، «اشعار خالو محمود علی»، شمارهٔ ثبت RK32، ج۲، لندن: واحد مجموعه‌های ویژهٔ اسماعیلی، مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی.
- .....، «غلام شاه مردانم چه باک از خارجی دارم»، شمارهٔ ثبت ۱۴۷۰۸، لندن: واحد مجموعه‌های ویژهٔ اسماعیلی، مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم (۱۳۸۱)، *دیوان حکیم سنایی غزنوی*، تصحیح پرویز بابایی و بدیع الزمان فروزانفر، تهران: نگاه.
- سیدنا قاضی النعمان‌بن محمد بن منصور (۱۳۷۲)، *دعائم الاسلام*، ترجمهٔ عبدالله امیدوار، ج۱، کابل: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- فدایی خراسانی، محمدبن زین العابدین؛ موسی خان بن محمد خان (۱۹۵۹)، *هدایة المؤمنین الطالبین*، تصحیح الکساندر الکساندرویچ سمنوف، مسکو: Izdatel'stvo Vostochnoy Literaturï.
- کاتب، صلاح‌الدین حسن محمود (۱۳۹۵)، *دیوان قائمیات*، تصحیح سید جلال بدخشانی، تهران:

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

میراث مکتوب، چ۲.
- مستنصر بالله (۱۹۵۳)، *پندیات جوانمردی*، تصحیح و ترجمهٔ ولادیمیر ایوانف، لیدن: [بی‌نا].
- معزی، مریم (۱۳۷۲)، «اسماعیلیان ایران: از سقوط الموت تا امروز با تکیه بر دوران معاصر»، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- ..... (۱۳۷۰)، «رسالهٔ حسین‌بن یعقوب‌شاه»، *فصلنامهٔ مطالعات تاریخی*، دورهٔ ۱۱، ۱۲، ش ۳ (۴-۳)، صص۴۰۳-۴۲۵.
- ..... (پاییز ۱۳۹۴)، «قاسمشاهیان در شعر محمود»، *مطالعات تاریخ اسلام*، س۷، ش۲۶، صص۱۵۱-۱۷۵.
- ناصرخسرو (۱۹۵۳)، *کتاب جامع الحکمتین*، تصحیح هانری کربن و محمد معین، تهران: طهوری.
- النیسابوری، احمدبن ابراهیم (۲۰۱۱)، *الرسالة الموجزة الکافیة فی ادب الدّعات*، تصحیح و ترجمهٔ ورنا کلم و پاول ای. واکر، لندن: توریس با مشارکت مؤسسهٔ مطالعات اسماعیلی.
- وزیری، احمدعلی‌خان (۱۳۷۶)، *جغرافیای کرمان*، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، چاپ ۴، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

ب. منابع لاتین

- Āghā Khān III, Sulṭān Muḥammad Shāh (1950). *Kalāme imāme mubīn: yāne avval imām Hajharat Maulā Muratujhā Alīthī nasal b nasal utarī āvelā imāmatanā 48 mā jomānā dhaṇī Maulānā Hājhar Imām Nur Sulatān Mohammad Shāh Āgākhān sāhebanā mubārak pharamāno (i. s. 1885 thī 1910 sudhīnā). Kalam E Imam E Mubin: Holy Firmans of Mowlana Hazar Imam Sultan Mohomed Shah the Agakhan (from 1880 [sic] A.D. to 1910 A.D.)*. 1st ed. 2 vols. Vol. 1. Mumbaī: Isamāilīā esosieshan phor Inḍīyā vatī pres enḍ pablīsīṭī ḍīpārṭamenṭanā on. sekreṭarī Mī. Vī. En. Hudā.
- …… (1954). *The Memoirs of Aga Khan: World Enough and Time.* London: Cassell and Company.
- Bertel's, Andrei E., Mamadvafo Bakoev (1967), *Alfavitnïy katalog rukopisey obnaruzhennïkh v Gorno-Badakhshanskoy Avtonomnoy Oblasti ékspeditsiey 1959-1963 gg.*, ed. Bobodzhon G. Gafurov and A.M. Mirzoev, Moscow.
- Butler, Samuel (1866), *Hudibras*, Boston, MA, [originally published 1684]).
- Daftary, Farhad (2005), "Hasan-i Sabbah and the Origins of the Nizari Ismaili *Daʿwa* and State," chap. 7, in *Ismailis in Medieval Muslim Societies,* London, I.B.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

Tauris in association with Institute of Ismaili Studies.
- …… (2004), *Ismaili Literature: A Bibliography of Sources and Studies*, London: I. B. Tauris in association with Institute of Ismaili Studies.
- …… (1990), *The Ismāʿīlīs: Their History and Doctrines*, 1st edition, Cambridge.
- …… (2007), *The Ismāʿīlīs: Their History and Doctrines*, 2nd edition, Cambridge.
- Deo, Ashwini, Paul Kiparsky (2011), 'Poetries in Contact: Arabic, Persian, and Urdu', in Maria-Kristiina Lotman and Mihhail Lotman, ed., *Frontiers in Comparative Prosody*, Bern.
- Golston, Chris, Tomas Riad (1997), 'The Phonology of Classical Arabic Meter', *Linguistics* 35/1.
- Hodgson, Marshall G.S. (1955), *The Order of Assassins: The Struggle of the Early Nizārī Ismāʿīlīs against the Islamic World*, The Hague.
- Ivanow, Wladimir (1939), "The Organization of the Fatimid Propaganda", *Journal of the Bombay Branch of the Royal Asiatic Society*, NewSeries, 15: pp 1-35.
- Lewis, Bernard (1967), *The Assassins: A Radical Sect in Islam*, London.
- Orczy, Baroness Emmuska (2007), *The Elusive Pimpernel*, Mineola, NY, [originally published New York, 1908]).
- …… (1905), *The Scarlet Pimpernel*, NewYork: G.P. Putnam's Sons, The Knickerbocker Press.
- Padwick, Constance Evelyn (1961), *Muslim Devotions: A Study of Prayer-Manuals in Common Use*, London: S.P.C.K.
- Pīr Ṣadr al-Dīn (1984 VS/1928), *Asal Dhuā: Shiyā Īmāmi Isamāīlīnī traṇ vakhatanī bandage*, 4th ed., Mumbai.
- Smarandache, Bogdan (2012), 'The Franks and the Nizārī Ismāʿīlīs in the Early Crusade Period', *Al-Masaq* 24/3.
- Thiesen, Finn (1982), *A Manual of Classical Persian Prosody: With Chapters on Urdu, Karakhanidic and Ottoman Prosody*, Wiesbaden.
- Trimingham, J. Spencer (1971), *The Sufi Orders in Islam*, New York.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

- Virani, Shafique N. (2018), "Alamūt, Ismailism and Khwāja Qāsim Tushtarī's *Recognizing God*," *Shii Studies Review* 2, no. 1-2: pp 193-227.
- …… (2021), 'An Old Man, a Garden, and an Assembly of Assassins: Legends and Realities of the Nizari Ismaili Muslims', *Iran: Journal of the British Institute of Persian Studies*. Pp 1-15.
- …… (2008), 'Ḥusayn b. Yaʿqūb Shāh b. Ṣūfī: The Adornment of Assemblies', in *An Anthology of Ismaili Literature: A Shiʿi Vision of Islam*, London, I.B. Tauris in association with Institute of Ismaili Studies.
- …… (2020a), 'Khayrkhvāh-i Harātī', in *Encyclopaedia of Islam*, Three, ed. Kate Fleet, et al., fasc. 2020/5, Leiden.
- …… (2008), 'Khayrkhwāh-i Harātī: The Epistle (Risāla)', In *An Anthology of Ismaili Literature: A Shiʿi Vision of Islam*. Edited by Hermann Landolt, Samira Sheikh and Kutub Kassam, 247-249. London: I.B.Tauris in association with Institute of Ismaili Studies.
- …… (2019) 'Persian Poetry, Sufism and Ismailism: The Testimony of Khwājah Qāsim Tushtarī's *Recognizing God*', *Journal of the Royal Asiatic Society* Series 3, 29/1: pp 17-49.
- …… (2020b), 'Spring's Equinox: Nawrūz in Ismaili Thought', in Orkhan Mir-Kasimov, ed., *Intellectual Interactions in the Islamic World: The Ismaili Thread*, London.
- …… (2020c), 'Surviving Persecution: Ismailism and *Taqiyyah* after the Mongol Invasions', in Leonard Lewisohn and Reza Tabandeh, ed., *Sufis and their Opponents in the Persianate World*, Irvine, CA.
- …… (February 2011), "Taqiyya and Identity in a South Asian Community", *Journal of Asian Studies* 70, no. 1: pp 99-139.
- …… (2007), *The Ismailis in the Middle Ages: A History of Survival, A Search for Salvation*, New York: Oxford University Press.
- …… (2010), "The Right Path: A Post-Mongol Persian Ismaili Treatise," in *Journal of Iranian Studies* 43, no. 2.
- ( ), '*Sıri Mubaithi saphar Erān taraph ravānā...*', incipit, 'n.a.', personal collection of the late Abdul Aziz Gilani "Sairab Abuturabi", Karachi.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]

[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]

English transliteration of Persian & Arabic Sources

- Jaʿfar ibn Manṣūr al-Yaman, Abū'l-Qāsim (2001). *al-ʿĀlim wa'l-ghulām*. Edited and translated by James Winston Morris. *The Master and the Disciple: An Early Islamic Spiritual Dialogue*. Ismaili Texts and Translations 3. London: I.B. Tauris in association with Institute of Ismaili Studies.
- Khākī Khurāsānī, Imām Qulī (1933), *Muntakhab-i Dīwān-i Khākī-i Khurāsānī*, Edited by Wladimir Ivanow. Bombay.
- Khālū Maḥmūd ʿAlī, 'Ashʿār-i durr nithār-i Maḥmūd Khālū Maḥmūd ʿAlī', Ismaili Special Collections Unit, the Institute of Ismaili Studies, London, Manuscript 55.
- ……, 'Ashʿār-i Khālū Maḥmūd ʿAlī', Ismaili Special Collections Unit, the Institute of Ismaili Studies, London, Accession number RK32, Volume 2.
- ……, 'Ghulām-i shah-i mardānam, chi bāk az khārijī dāram', Ismaili Special Collections Unit, the Institute of Ismaili Studies, London, Accession number 14708.
- Manṣūr (pseud.), 'Dar bāb-i tashrīf āwardan-i Shāh ʿAbbās-i thānī wa Āqā-yi Buzurg', Aga Khan Library, accession number 14713.
- Ṣalāḥ al-Dīn Ḥasan-I Maḥmūd-i Kātib (1395 SH), *Dīwān-i qāʾimiyyāt*, Edited by Sayyid Jalāl Badakhshānī, Second ed., Tehran.
- Muʿizzī (Moezi), Maryam (1372 SH./1993), 'Ismāʿīliyān-i Īrān: Az suqūṭ-i Alamūt tā imrūz bā takyah bar dawrān-i muʿāṣir', MA thesis, Dānishgāh-i Firdawsī-yi Mashhad.
- …… (Fall-Winter 1370 SH./1991-1992), 'Risālah-yi Ḥusayn bin Yāʿqūb Shāh', *Faṣl-nāmah-yi muṭālaʿāṭ-i taʾrīkhī* 3/ 3-4. Pp 403-425.
- …… (Autumn 1394 SH./2015), 'Qāsim-shāhiyān dar shiʿr-i Maḥmūd', *Muṭāliʿāt-i taʾrīkh-i Islām* 7/26. Pp 151-175.
- Mustanṣir bi'llāh (1953), *Pandiyāt-i Jawānmardī (Advices of Manliness)*, Edited and translated by Wladimir Ivanow, Leiden.
- 'Étude préliminaire', in Nāṣir-i Khusraw, *Kitab-e Jamiʿ al-Hikmatain*: Le livre réunissant les deux sagesses; ou harmonie de la philosophie Grecque et de la théosophie Ismaélienne (1953). Ed. Henry Corbin and Mohammad Moin, Tehran: Tahuri.

- Al-Naysābūrī's, Aḥmad ibn Ibrāhīm (2011*). al-Risālah al-mūjazah al-kāfiyah fī ādāb al-duʿāt*. A Code of Conduct: A Treatise on the Etiquette of the Fatimid Ismaili Mission; A Critical Edition of the Arabic Text and English Translation of Aḥmad b. Ibrāhīm al-Naysābūrī's al-Risāla al-mūjaza al-kāfiya fī ādāb al-duʿāt. Edited and translated by Verena Klemm and Paul E. Walker. Ismaili Texts and Translations 15. London: I.B. Tauris in association with Institute of Ismaili Studies.
- Al-Qāḍī al-Nuʿmān, *Daʿāʾim al-Islām*, Translated by ʿAbdullāh Umīdvār, Volume 1. Kabul: Ismailian Press.
- Sanāʾī Ghaznawī, Abū'l-Majd Majdūd b. Ādam (1381 SH), *Dīwān-i Ḥakīm Sanāʾī Ghaznawī* bar asās-i muʿtabartarīn nuskhah-hā, Edited by Parwīz Bābāʾī and Badīʿ al-Zamān Furūzānfar, Tehran: Negah.
- Vazīrī, Aḥmadʿalī khan (1376 SH), *Jughrāfiyā-yi Kirmān*, Edited by Muḥammad Ibrāhīm Bāstānī Pārīzī, 4th edition, Tehran: Anjoman-e asar va mafakher-e farhangi.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.55.3.7]
[DOI: 10.52547/pte.14.55.3]